کارگران جهان متحد شوید

پیک انترناسیونالیستی ۱۱

سال چهارم ــ پائیز ۱۳۷۹

* جنبش کارگری، اصلاحات و مدرنیسم

* پیک انترناسیونالیستی، گامی به پیش

* درحاشیه وقایع خرم آباد

* حزب کمونیست کارگری : "از سهند تا انیستیتوی پرسش" (قسمت چهارم)

* چین به کجا می‌رود؟

* انقلاب و ضدانقلاب در روسیه

* ملت یا طبقه

فهرست مطالب

جنبش کارگری، اصلاحات و مدرنیسم ۳

پیک انترناسیونالیستی، گامی به پیش ۱۰

درحاشیه وقایع خرم آباد ۱۱

حزب کمونیست کارگری: "ازسهند تا انیستیتوی پرسش" ۱۳

چین به کجا می رود؟. ۲۰

انقلاب و ضدانقلاب در روسیه. ۲۲

ملت یا طبقه. ۲۵

****

نشریه پیک انترناسیونالیستی که هر فصل یکبار انتشار می یابد به تحلیل و تشریح مسائل تئوریک ـ سیاسی جنبش جهانی کمونیستی و کارگری اختصاص دارد. . .

مسئولیت گزینش و انتشار این مطالب به عهده هیئت مسئولین پیک انترناسیونالیستی و مسئولیت مسائل مربوط به ترجمه، به عهده مترجمین مقالات می باشد. تنها مطالبی که به امضای پیک انترناسیونالیستی درج می گردد منعکس کننده نظرات رسمی نشریه است.

****

Peyke Anternasionalisti
(Internationalist Messenger)
No:11Autumn 2000

بهاء برای اشتراک چهار شماره سالانه معادل ۱۲ دلار امریکا

سه سال ونیم بعد از «پیروزی انتخاباتی»

جنبش کارگری، اصلاحات و مدرنیسم

واقعه انتخاباتی خرداد ماه سال ۱۳۷۶ سیمای سیاسی ایران را به یکباره متحول ساخت. محتوای این تحول سوژه اصلی واکنش دول گوناگون جهان، احزاب سیاسی اپوزیسیون قانونی و غیر قانونی ایران بوده است. پیروزمندان این واقعه، یعنی جریان روحانیت موسوم به خط امام سابق اولین نشان افتخار را از رسانه ها و مطبوعات اتحادیه اروپا دریافت کردند. این نشان همانا نائل شدن اینان به عنوان جناح اصلاح طلب و مدرن بود. گروه کوچکی از روحانیون و آیت الله ها که در بعد از مرگ خمینی و قبضه شدن قدرت به دست راست سنتی حکومت اسلامی، در حال سازمان دادن خود بدور روزنامه سلام در سال ۶۹ بودند، هنوز بر مدرنیست بودن خود واقف نشده بودند. اینان کماکان مدافع مواضع شناخته شده خود بودند. دفاع از نقش فائقه دولت در اقتصاد تحت عنوان خدامالکیتی، تلاش برای گسترش انقلاب اسلامی به سراسر جهان، پان اسلامیسم، به منظور ایفای نقش موثر در توازن قوای قدرت های بین المللی، تکیه بر حاکمیت عریان اختناق و ترور و تیرباران های جمعی مخالفین که اینان در سال های جنگ تحت نظارت مستقیم خمینی به اجراء درآورده بودند، ارکان اساسی مواضع این طیف از روحانیون و هوادارانشان در جناح چپ پرو روسی و بخشی از مائوئیست ها و تروتسکیست های همکار رژیم در آن دوره را تشکیل می داد. رو در رویی مقامات دولتی و جناح های درون حاکمیت ایران محصول انتخابات نبود. بحران حکومتی و کشاکش جناح ها پدیده ای همزاد با جمهوری اسلامی بوده است. بسیاری از مقامات بلندپایه این رژیم سابقاً دستگیر و یا حتی سر به نیست شده بودند. رئیس جمهری سابق رژیم اسلامی، ابوالحسن بنی صدر به جرم «لیبرال» بودنش تحت پیگرد قرار گرفت و از آن مملکت گریخت.

شکل گیری و جدال جناح ها یک معضل ریشه دار در حاکمیت اسلامی سرمایه داری در ایران است، که فاکتورهای متعددی را در خود جای داده است. بحران جهانی سرمایه در دهه هفتاد، جنگ سرد و نقش استراتژیک ایران در خاورمیانه و در نتیجه گزینش آلترناتیو اسلامی برای سرکوب قیام سال ۵۷ ایران و خنثی سازی خطر شرق، ساختار ضعیف اقتصاد پیرامونی و نیاز حیاتی آن به دخالت دائمی دولت و بالاخره تناقضاتی که ساختار سیاسی و قانون اساسی رژیم اسلامی در آغاز در خود جای داد، از جمله این فاکتورها هستند. آنچه که بحران حکومتی سال ۷۵ـ۱۳۵۶ را از دوره های قبلی متمایز می ساخت شرایط جدید بین المللی و همچنین اوضاع داخلی ایران بود.

ایران پیش از واقعه انتخابات دستخوش شورش های قهرآمیز کارگری و توده ای بود. اعتصابات کارگری برای اولین بار از محدوده حرکات پراکنده درون کارخانجات فراتر رفته و مبدل به تظاهرات های سازمان یافته شده بودند. شهرها و محله های کارگرنشین شاهد شورش های روزافزون بودند. خواست های رفاهی و مطالبات آزادی خواهانه محرک این مبارزات کارگری و توده ای بودند. کلام کوتاه آنکه رژیم اسلامی قادر به ادامه حکومت به شیوه سابق نبود. کارگران و مردم نیز دیگر تحمل این بختک اسلامی را نداشتند. در درون طبقه مسلط اقتصادی در ایران نیز تحولات تدریجی اما چشم گیری رخ داده بود. قشر گسترده ای از بوروکرات های سرمایه داری دولتی، پاسداران، روحانیان، بخشی از مدیران صنایع و غیره در سایه استثمار وحشیانه کارگران و حتی چپاول آشکار، مبدل به سرمایه داران بزرگ شده بودند. بسیاری از اینان به حکم موقعیت خود به بخش خصوصی نزدیک شده و یا میل به تثبیت موقعیت خویش در درون طبقه خود داشتند. به علاوه فروپاشی بلوک شرق و شکست مدل سرمایه داری دولتی چشم انداز سیاسی این جناح را به اعماق تیرگی رانده بود.

فروپاشی بلوک شرق و پیامدهای آن اما محدود به اینجا نبود. سرمایه داری جهانی و به ویژه کشورهای متروپل امپریالیستی در حال بازبینی استراتژی خود و سامان دادن به دنیای بعد از جنگ سرد شدند. خطر کمونیسم، نامی که امپریالیسم غرب بر سرمایه داری دولتی نهاده بود، حال دیگر وجود نداشت. کشورهایی چون فرانسه که مدام کوشیده بودند تا از طریق پیمان ها و طرح های انتگره شدن اروپا آلمان را مهار کنند، اکنون ناگزیر بودند تا جایگاه آن را به عنوان یکی از قدرت های جهانی سرمایه بپذیرند. امریکا که خود زمانی با سرمایه های معروف به کمک های مارشال، پیشگام بازسازی اروپا در بعد از جنگ جهانی و یکی از مشوقین اصلی تشکیل بازار مشترک بود، حال ناگزیر بود تا به شکل گیری اتحایه اروپا به مثابه تلاشی جهت قطب بندی جدید بین المللی گردن نهد. در چنین منظره نوینی از روند تحولات جهانی بود که پدیده خاتمی و انتخابات در ایران، مقام ویژه ای در نزد دنیای رسانه های امپریالیستی و بنگاه های بزرگ سیاست سازی احراز نمود. اروپا و در پیشاپیش آن آلمان کوشید تا نقش فعالی در تسریع تحولات ایران در دوره اخیر ایفا کند. این کوشش ها کماکان تداوم دارد. هم اروپا و هم امریکا به استقبال جناح چپ سابق حکومت اسلامی شتافتند. برغم اینکه دولت خاتمی و طرفداران متعدد او در ایران خود را کماکان تحت عنوان «جناح چپ» معرفی می کنند، در میان رسانه های غربی اما اینان به جناح مدرن و رفرمیست شهرت دارند. این عنوان، علیرغم همسوی برخی گرایشات سیاسی داخلی، هنوز در ایران تثبیت نشده است. در آنجا عنوان «جناح چپ» همواره جذابیت خود را برای این پروسه از تحولات دولتی حفظ کرده است. با گذشت سه سال ونیم از انتخابات اما القابی چون اصلاحات و مدرنیسم و ایضاً جامعه مدنی جای خود را باز کرده است. تنش های سیاسی داخلی و کشمکش خانوادگی قدرتمداران مسلمان همچنان ادامه دارد. نه فقط کوشش امریکا و اروپا به فراخور منافع هر دولت، بلکه کوشش خود سران حکومت ایران نیز این است تا این تحولات مخاطره آمیز دولتی را به سر انجام رسانند. حال که بیش از سه سال از این روند سپری گشته می توان در پرتو آنچه تاکنون رخ داده محتوای این تحولات را مشاهده کرد. می توان با استحکام و استدلال بیشتری ماهیت این رخدادها را توضیح داد. زمانی سخن برسر آینده بود. سخن بر سر نتایج احتمالی یک انتخابات بود. امروز اما می توان در باره گذشته، در باره آنچه رخ داده سخن گفت. امروز که سخن دول اروپا شاه بیت جنبش دوم خرداد است.

اصلاحات، مدنیت و مدرنیسم به روایت اسلامی آن.

جناح های متنوع سرمایه داری جهانی و بورژوازی ایران اما تنها بازیگران صحنه نبودند. اصلاحات و مدنیت و مدرنیسم نیز تنها شعار سیاسی مدافعین «پیروزی انتخاباتی مردم» نبود. حرف دیگری نیز درمیان بود. منظره دیگری نیز وجود داشت که آن بازی سرنوشت ساز انتخاباتی را در برابر دیده استثمار شوندگان به ستوه آمده از این نظم زیبا می نمود. این منظره چه بود؟ چشم انداز سرنگونی قریب الوقوع رژیم در بعد از به قدرت رسیدن خاتمی. نقاشان این منظره سیاسی عبارت بودند از اپوزیسیون غیر قانونی چپ ایران. سازمان هایی چون راه کارگر، گروه های مختلف فدایی که با رژیم آشتی ناپذیر بوده اند، کومله، حزب کمونیست کارگری و طیف وسیعی از محافل و انجمن هایی که در این جناح جای دارند. این طیف اگر چه با دلایل و تفسیرهای متنوع، اما با ماهیت مشابهی، پیروزی انتخاباتی خاتمی را یک پیروزی برای مردم خواندند. در نزد اینان تحول انتخاباتی در ایران راهگشای جدال آشکارتر طبقات و در نتیجه تسریع روند «انقلاب» در ایران بود. پیام ها و شادباش های این گروه ها به مردم در آستانه پیروزی خاتمی چندان سرسام آور و همگانی بود که موضع کمونیست های انترناسیونالیست موجب شوک و حیرت هر ناظر این هیاهو می گشت.

نشریه پیک انترناسیونالیستی تنها نشریه فارسی زبانی بود که در دومین شماره خود در مقاله بلندی تحت عنوان «صف آرایی بورژوازی در مقابل تشدید مبارزه طبقاتی در ایران» واقعه انتخابات را یک پیروزی برای کل بورژوازی و یک شکست برای طبقه کارگر خواند. اعلام شکست کارگران و پیروزی بورژوازی در هلهله شادی منتظران سرنگونی برق آسای جمهوری اسلامی، چیزی همچون دیوانگی سیاسی جلوه می نمود. پیک انترناسیونالیستی تنها صدایی بود که به اعتبار تحلیل ماهیت رژیم و اوضاع بین المللی و با تکیه بر مواضع طبقاتی خود اعلام نمود که نتیجه این واقعه افت مبارزه طبقاتی در دوره بعد، وخامت بیشتر وضع کارگران و بالاخره کشیده شدن کشاکش های جناح ها بر کوچه و خیابان خواهد بود... بدین سان پیروزی چشمگیر خاتمی در انتخابات اگرچه بشدت ناپایدار و گذرا است، اما این یک پیروزی برای کل جناح های طبقه حاکم در شرایط فعلی بود. شرایطی که مبارزه طبقه کارگر رو به رشد بود و تشدید مبارزه دو طبقه اصلی جامعه به معنی زیرضرب رفتن همه جناح ها و احزاب دستگاه سیاسی جامعه بورژوایی است. این یک پیروزی برای کل بورژوازی بود، چرا که آنان قادر گشتند تا با بزک کردن چهره رژیم درنده خویی چون جمهوری اسلامی به شیوه ای پارلمانتاریستی در مقابل تشدید مبارزه طبقاتی بایستند و زمینه را جهت دنباله روی جنبش های اعتراضی آتی از باندهای حکومتی و تبدیل شدن این جنبش ها به سکویی برای قبضه قدرت توسط این یا آن جناح از بورژوازی آماده تر کنند. هیچ یک از احزاب راست و چپ سرمایه داری، جز آن ها که هر یک به طریقی بازندگان پشت پرده معاملات بودند، وجد و سرور خود را از این پیروزی کتمان نکردند. اینان با توسل به تملق گویی های حذیان آمیز سیاسی در باره «تاکتیک سیاسی مردم» و «تشخیص صحیح مردم» این دروغ بزرگ مطبوعات مزد بگیر بورژوازی جهانی را تکرار کردند که گویا در عصر گندیدگی سرمایه داری، در عصر بن بست همه جناح های طبقه بورژوا برای نجات سرمایه داری جهانی از بحران امکان پیشروی طبقه کارگر در مبارزاتش از طریق شرکت در سیرک های انتخاباتی موجود است. پیروزی خاتمی با تکیه بر ژست پارلمانتاریستی جمهوری اسلامی نشان داد که در عصر حاضر پارلمانتاریسم و شیوه های پارلمانتاریستی تنها ابزار غیر مستقیم برای سرکوب مستقیم طبقه کارگر و تمام استثمار شوندگان است. این پیروزی ثبت نزدیک به دو دهه کشتار مردم به نام مردم بود. این پیروزی یک رسوایی بزرگ برای کلیه مدافعین دمکراسی پارلمانتاریستی، تجدد طلبان راست و چپ اپوزیسون حکومت اسلامی بود. پیک نترناسیونالیستی، شماره ۲، ص۶

اکنون با گذشت سه سال و نیم از جدال ها و کشمکش های جناح های حکومت اسلامی زمان یک بازنگری مجدد فرا رسیده است. به پیرامون خود بنگرید. مضحکه انقلاب جناح چپ کماکان ادامه دارد. با اوجگیری هر درگیری طرفداران جناح ها در دانشگاه یا اطراف نماز جمعه و یا محل سخنرانی جلادان سابق اوین و قلم بدستانشان، با هر قشقرق تحت کنترل باندهای سیاه حکومتی، پیام های احزاب سیاسی ابن الوقت به «مردم قهرمان» سرازیر می شود. فراخوان به انقلاب بپیوندید صادر می شود. سپس و با فروکش کردن درگیری های موضعی در بالا این موج کف آلود سیاسی در میان چپ نیز فروکش می کند. گویا که این بازی را پایانی نخواهد بود. گرفتاری جناح چپ در این دور باطل خود معلول بحران و گیج سری سیاسی تاریخی گرایشات افراطی این قشر است. امروز می توان با صراحت اعلام کرد که چپ ایران آینده خود را در بعد از واقعه انتخابات با روند آن گره زده است. به موازات بی افق تر شدن کل چپ بورژوا، بحران آن تعمیق می یابد. تحولات سه ساله گذشته و تشتت بیشتر این گروه ها گواه صحت این گفته است. حال دیگر روزشماری معکوس سرنگونی بتدریج جای خود را به دوئل های از راه دور برسر جامعه مدنی و مدرنیسم و اصلاحات داده است. از اینرو مطلوب آن است تا بار دیگر نگاهی به وضعیت کنونی جنبش کارگران، سطح مبارزه و خواست های آن داشته باشیم. آنگاه با عزیمت از شرایط و منافع طبقاتی مان، به محتوای واقعی تحولات کنونی به ویژه رفرم، مدرنیسم و مدنیت مورد ادعای جناح های سیستم سیاسی سرمایه نظر می افکنیم.

جنبش کارخانه

همه ما اعترضات کارگری سال های ۷۳، ۷۴ و ۷۵ را بیاد می آوریم. روحیه مبارزاتی کارگران در قیاس با امروز بهتر بود. سطح خواست ها و توقعات نیز بالاتر بودند. کمتر حرکتی در آن سال ها را می توان نشان داد که خواست افزایش دستمزدها و یا طبقه بندی مشاغل در آن ها مطرح نشده باشد. روند رو به اوج مبارزات طبقه ما در غیاب یک حزب یا سازمان و یا هر تشکلی که صدای رسای کارگران باشد در جنجال تبلیغاتی ظهور ناجی جدید و از طریق انتخابات گم گشت. با باور به سر و سامان گرفتن زندگی کارگران در این وضع جهنمی، بسیاری سراسیمه به پای صندوق های رای شتافتند و گفتند که با این انتخابات به هر تقدیر اوضاع یکسره خواهد شد. صدا هایی که این گفته ها را دروغ خواندند به جایی نرسید. صدای گروه های کوچک انقلابی و محافل کمونیست کارگری گوش شنوایی نیافت. اینان نه شرکت های تجارتی و تبلیغی داشتند و نه رسانه و مطبوعات متکی به سرمایه.

اکنون، سه سال ونیم بعد از تحقق آن تحول «بزرک و سرنوشت ساز» کجا ایستاده ایم؟ چه چیزی عاید ما شده است؟ وضعیت زندگی ما چگونه است؟ آن احزاب و جریان هایی که چه در حاکمیت و چه در اپوزیسون آن، به ستایش پیروزی بزرک انتخاباتی دست زدند کجا هستند؟ وضعیت کار، امنیت شغلی و سطح دستمزدها در قیاس با حتی ده سال پیش چگونه است. سطح مبارزات کارگری و مطالبات آن چیست؟ بگذارید تا نگاهی به چند نمونه از حرکات

کارگری تابستان امسال داشته باشیم. ببینیم اشکال اعتراضات و به ویژه مطالبات این حرکات چه بوده‌اند. می‌توانیم به نمونه‌های زیر نظری بیافکنیم:

نام کارخانه	خواست‌های حرکت	شکل حرکت کارگران	تاریخ و منبع خبر
کارخانه نساجی سمنان	دریافت دستمزدهای به تعویق افتاده	اعتصاب و تجمع	۱۹ خرداد، روزنامه جمهوری اسلامی
شرکت خدماتی کیش	اعتراض به عدم پرداخت حقوق	اعتصاب و تحصن	کیهان ۲۴ خرداد ۱۳۷۹
شرکت برق اردبیل	تامین امنیت شغلی	اعتصاب	اواخر خرداد
تخته سه لاسازی مازندران	دریافت دستمزد های به تعویق افتاده	اعتصاب و تحصن در محوطه کارخانه	خرداد ماه
گروه صنعتی کفش ملی	تامین امنیت شغلی، پرداخت بموقع دستمزد	تجمع، اعتصاب، تظاهرات	رسالت۷تیرماه، مصاحبه و گزارش افزایش حقوق به تناسب تورم، تشکل واقعی کارگران تلویزیون رژیم ٦ تیرمان ۷۹
کارخانه کامراد قم	دریافت دستمزدهای به تعویق افتاده	تحصن و اعتصاب غذا	۷ تیرماه
کارخانه فراسا ساویجبلاغ	دریافت حقوق پرداخت نشده در۴ماه گذشته	تجمع و اعتراض	کاروکارگر ـ ۱۱ تیرماه ۷۹
خبازان و کارگران نانوایی اصفهان	افزایش حقوق	تجمع اعتراضی	کیهان ۱۳ تیر ماه
صنایع استیل ایران ـ ابهر و خرمدره	توقف اخراج‌ها	تجمع و اعتراض	کاروکارگر ۱۵ تیر ماه
شرکت معدن سنگ مرکزی ایران ـ بافق	رسمی شدن کارگران قرادادی	اعتصاب وتجمع متوالی	کیهان ۲۸ تیرماه
شرکت کفش آزادگان قزوین	دریافت دستمزدهای به تعویق افتاده	تجمع درمقابل استانداری و اداره کار	هفته اول شهریور
کفش سه ستاره	امنیت شغلی و دریافت بموقع دستمزدها	تجمع در مقابل استانداری تهران	روزنامه ابرار ۵ شهریور

می‌توان صدها حرکات اعتراضی را به لیست مزبور افزود. حرکاتی مانند اعتصاب و تظاهرات کارگران بافت‌ناز در خیابان چهار باغ اصفهان، تجمع کارگران کارخانه مهیا در اصفهان در مقابل درب اصلی کارخانه، تجمع کارگران شرکت جامکو تهران در مقابل ساختمان وزارت صنایع، اعتصاب کارخانجات مختلف ریسندگی و بافندگی کاشان که در چند مور به تظاهرات خیابانی انجامید، تجمع کارگران شرکت فرش اکباتان قزوین در مقابل استانداری شهر و مسدود ساختن جاده، و بالاخره اعتراضات متشکل و گسترده کارگران شرکت‌های تابع کفش ملی که در روزهای ۴ و ۵ تیرماه که با صفی متحد اقدام به مسدود نمودن جاده قدیم کرج کردند تا صدای اعتراض خود را به گوش همگان برسانند. حرکت کارگران گروه صنعتی ملی که متشکل از ۳۰ شرکت تابعه بوده و در حدود ۸۰۰۰ کارگر در آن‌ها مشغول کار هستند، شاید یکی از برجسته ترین حرکات کارگری تابستان بود.

اشکال اعتراض و موقعیت جنبش کارگری

در باره مبارزات کارگری این دوره می‌توان به چند نکته انگشت نهاد. اول اینکه اشکال حرکت تماما اعتراضی و تهاجمی بوده است. با این وجود واقعیت این است که در موارد زیادی عناصر وابسته به خانه‌کارگر توانستند حرکات را به سوی تجمع در خانه‌کارگر و یا مذاکره با مسئولین درجه چندم حکومتی سوق دهند.

حرکت خبازان و کارگران نانوایی تحت کنترل انجمن صنفی بود. کارگران صنایع استیل که دست به تجمع اعتراضی جهت متوقف ساختن اخراج‌ها زده بودند به سوی خانه‌کارگر خرمدره کشانده شدند و تجمع در آنجا پایان یافت. تحصن و اعتصاب غذای کارگران کامراد قم تحت هدایت و کنترل عناصر مورد تایید خانه‌کارگر درآمد. حرکت گروه کفش ملی کماکان مهر درگیری‌های داخلی رژیم و کشمکش قدیمی میان طرفداران کنترل دولتی و مدیریت مدافع بخش خصوصی را درخود داشت. در همه این موارد عناصر خانه‌کارگر رژیم، هواداران نیروهای چپ و به ویژه طیف اکثریت و حزب توده کوشیدند تا حرکات اعتراضی کارگران را به ابزاری برای پیشروی جنبش اصلاح طلبی تبدیل کنند. در مواردی خواست ایجاد سندیکای کارگری توسط این طیف مطرح گشت، مشخصاً در میان کارگران کفش ملی، طرح این خواست اما نه با هدف تشکل یابی کارگران، بلکه محدود ساختن حرکات کارگری در دایره تنگ مطالبات صنفی بود. محجوب دبیر خانه‌کارگر رژیم در مصاحبه تلویزیونی خود وارد کردن کفش به‌صورت قاچاق توسط برخی تجار و بخش خصوصی *را عامل وخامت اوضاع کارگران کفش ملی خواند* و کوشید تا در نقش مدافع حقوق کارگران ظاهر شود.

اگر به مضمون مطالبات حرکات کارگری توجه کنیم، درمی‌یابیم که این مرحله از مبارزه طبقه ما در قیاس با دوره قبل از انتخاب شدن خاتمی به ریاست جمهوری در سطحی پایین‌تری قرار داشته است. تقریباً کلیه حرکات و اعتراضات این‌دوره با خواست حفظ مشاغل و یا اعتراض به اخراج‌ها صورت گرفته است. خواست مشترک دیگر در این حرکات دریافت به موقع دستمزدها بوده است. این درحالی است که براساس آمار بانک مرکزی جمهوری اسلامی خط فقر در ایران معادل ۱۸۷ هزار تومان تعیین شده است. (هفته نامه امید جوان چاپ تهران ـ ۱۹ اردی بهشت ۷۹). این بدین معنا است که کل طبقه کارگر ایران اکنون در زیر خط فقر زندگی می‌کند. این یک فاجعه است. مرگ تدریجی خانواده‌های کارگران در جهنم سرمایه‌داری است. از سوی دیگر قیمت مایحتاج عمومی زندگی همچنان در حال افزایش است. به گزارش اداره آمار اقتصادی بانک مرکزی رژیم، متوسط شاخص بهای کالا و خدمات مصرفی در

چهارماه اول سال جاری نسبت به دوره مشابه سال قبل ۱۳ درصد افزایش یافته است. همه این‌ها به این معناست که در شرایط حاضر نمی‌بایست فقط خواست افزایش دستمزدها و دیگر مطالبات رفاهی در صدر اعتراضات ما قرار می‌داشت. بلکه، می‌بایست که تظاهرات‌ها و تجمعات ما مستقیما متوجه هر دو جناح حکومتی که سکان این خانه خرابی‌ها را در دست دارند می‌شد. خواست متوقف کردن اخراج‌ها و تامین امنیت شغلی، حتی اگر با تظاهرات و مسدود ساختن خیابان باشد، یک اقدام کاملا دفاعی در مقابل تهاجمات طبقه سرمایه‌دار به سطح معیشت ما در دوره اخیر است.

این حضور اکثریت ما کارگران در پای صندوق‌های رأی به خاتمی بود که میدان را به دست استثمارگران سپرد. این اعتماد جمعی ما به احزاب و گروه‌های به اصطلاح اپوزیسیون بود که جنبش ویرانگر اصلاحات برای نظام سرمایه‌داری و جریان مدرنیسم اسلامی را در مرکز تحولات اجتماعی و سیاسی قرار داد. اگر امروز سفره‌های خالی‌مان را بر سر گرفته و برای بازماندن کارخانه فریاد می‌کشیم، تنها بدین خاطر است که ما ابتدا در میدان سیاست عقب نشستیم. این بدین خاطر است که ما در عرصه سیاسی خلع سلاح هستیم. این بدین خاطر است که هیچ گروه یا سازمان یا تشکل واقعی کارگری که از منافع طبقاتی ما، که امری هم اقتصادی و هم سیاسی است، برای مبارزه و دفاع قاطع از منافع طبقاتی‌مان وجود ندارد.

تشکل کارگری، جناح‌های سیاسی

بخش‌هایی از چپ سابق هم اکنون از شعبات فعال اداره اطلاعات رژیم اسلامی بوده و در «ستاد ضد بحران» و شبکه مخصوص مخفی کارخانجات، فعال هستند. طیفی از توده‌ای‌های سابق، بخش‌هایی از زندانیان سیاسی سابق که در لو دادن و کشتار دوستانشان با دستگاه اطلاعات همکاری کرده‌اند، گرایشاتی که درحال حاضر درحال انتشار برخی نشریات به ظاهر چپ در ایران بوده اما از طرف سازمان اطلاعات هدایت می‌شوند، این‌ها کماکان مدافع جناح محافظه‌کار بوده و مشغول شناسایی مخالفین و لو دادن آن‌ها می‌باشند. بخش دیگر اپوزیسون چپ کماکان مشغول خرابکاری در جنبش کارخانه‌ها بوده و در زمانی که اشکال مبارزات کارگری شکل آشکارا سیاسی بخود گرفته است، می‌کوشند تا این حرکات را در حصار مطالبات صنفی نگه‌دارند. اینان در مقابل تمایل کارگران به ایجاد تشکل‌های واقعی کارگری شعار ایجاد سندیکای کارخانه را سر می‌دهند.

از آنجا که اینان هریک نقداً به خیال خود تشکل سیاسی کارگران را از بالای سر آن‌ها ایجاد کرده‌اند، از ابتکار عمل کارگری برای ایجاد کمیته و یا شورا و یا هر تشکل که قابلیت پیشبرد مبارزات کارگری را داشته باشد هراس دارند. تلاش ایندسته از گروه‌های سیاسی اپوزیسیون این است که چیزیی مشابه انجمن‌های صنفی فعلی، شکل رسمی و سراسری بگیرد. اقدامات مستقیم کارگری و تصمیمات متکی به گردهمایی‌ها و عدم اعتماد به تشکل‌هایی که در تجربه، بی‌خاصیتی آن‌ها اثبات شده است، این کوشش طیف چپ را با ناکامی مواجه ساخته است. روشن است که با اوجگیری مبارزات کارگری در دورانی که جدال جناح‌های حکومتی کارش یکسره شده باشد، می‌تواند به شکل‌گیری تشکل‌های واقعی کارگری منتهی گردد.

تشکل‌هایی که خود را محدود به سیستم اداری چانه‌زنی نکرده و با تکیه به دخالتگری مستقیم کارگری جنبش پراکنده کارخانجات را به یک مبارزه طبقاتی که لاجرم سیاسی نیز خواهد بود سوق خواهند داد. این امر اما منوط به آمادگی شرایط است.

آن احزاب و تشکل‌هایی که طی سه سال گذشته و با هر کشمکش باندهای حکومتی در اطراف دانشگاه‌ها و نماز جمعه داد و هوار «ای انقلاب شد» سر می‌دهند از ما نیستند. آنانی که در هر آشوب میان دسته‌های حکومتی و دنباله روی اقشار حاشیه‌ای از آنان، به ما پیام می‌دهند که به صفوف «انقلاب» بپیوندیم از ما نیستند. آنان می‌دانند که ما امروز غم‌نان و غم بیکاری داریم. آنان می‌دانند که کارگری که سر به در بسته کارخانه می‌کوبد و شش ماه بدون دریافت حقوق کار کرده در حال پیشروی نیست، در حال پیروزی نیست. آنان این حقایق را نیک می‌دانند. هیاهوی قیام و انقلاب آنان تنها از اینرو است که اینان چشم به بالا دارند. بسیاری از فعالین آواره اپوزیسیون جمهوری اسلامی اکنون خودتبدیل به خرده سرمایه‌دارانی شده‌اند که به محض گشایشی در فضای اسلامی می‌توانند به ایران برگشته و کارخانه‌های خود را برای استثمار کارگران دایر کنند. اینان منافع مستقیم در این موج اصلاحات دارند. اینان در تحمیل این شکست به طبقه ما سهیم بوده‌اند. این ما هستیم که باید از اوضاع امروز درس بگیریم.

این ما هستیم که باید دست به زانوی خود گذاشته و برخیزیم. این ما هستیم که باید در تجمعات و گردهمایی‌های کارگری گروه‌های کوچک و غیر رسمی برای پیشبرد مبارزات کارخانه ایجاد کنیم. این خود محافل سیاسی کارگری هستند که باید با درس‌گیری از شکست‌های بیست ساله گذشته جهت ایجاد گروه‌های سیاسی کارگری کمونیستی حرکت کنند. این جهنمی که ما امروز در آن بسر می‌بریم گواه چه چیزی است؟ اینکه پیامبران و ناجیان دیری است که مرده‌اند. اینکه هیچکس برای تغییر این اوضاع به نفع ما عمل نخواهد کرد. اینکه هیچ‌یک از نیروها و احزاب سیستم سیاسی سرمایه‌داری مدافع منافع ما نیستند. اصلاح طلبان، جناح‌های مختلف حوزه علمیه، دانشجویان هوادار این جناح‌ها، هواداران مدل‌های مختلف اقتصادی مثل مائوئیست‌ها و استالینیست‌ها، مدافعان مدرنیسم و جامعه سکولار، طرفداران جنبش‌های ملی و نژادی، مدافعان حضور فعال‌تر زنان در دستگاه‌های دولتی و همه و همه دارای تشکل‌های سیاسی خود هستند. عدم برخورداری کارگران از سازمان سیاسی و تشکل‌های کارخانه‌ای خودشان اما در نزد همه اینان امری بدیهی و پذیرفته شده است.

جالب اینکه هرگاه هریک از اینان با کارگران زن و مرد مواجه می‌شوند، همان حرف ۲۰۰ سال قبل را می‌زنند: تشکل صنفی خود را بسازید! این حرف متعلق به آن زمانی است که اتحادیه‌های کارگری سازمان‌های واقعی مبارزه طبقه ما بودند، زمانی که سیستم سیاسی سرمایه‌داری به تباهی و انحطاط کامل نکشیده بود. زمانی که در پارلمان‌ها یا خارج از آن احزاب سیاسی مترقی وجود داشتند که از منافع طبقه کارگر دفاع می‌کردند. زمانی که رشد تکنولوژی مصادف با بیکاری و فلاکت بیشتر ما کارگران نبود. زمانی همانند دوران شکل‌گیری دولت‌های ملی که تجلی گسترش صنعت و مدرنیسم بود. زمانی مانند شکل‌گیری اولین احزاب و یا بین‌الملل کارگری که متکی به تجمعات صنفی کارگری بودند. زمانی که اکثریت عظیم کارگران بی‌سواد بودند و نه فقط تکنولوژی مدرن رسانه‌ای و رایانه‌ای مدیریت کارگری را ممکن نکرده بود، بلکه حتی وسایلی چون رادیو و تلفن و تلویزیون نیز وجود نداشت. زمانی که کارگران ناچار بودند تا برای خواندن پیام‌های انجمن‌های کارگری دیگر نقاط، وابسته به افراد معدودی شوند که توانایی خواندن ونوشتن داشتند.

زمانی که اتحادیه‌های کارگری در آپارات سیاسی سیستم استحاله نیافته بودند. زمانی که احزاب اپوزیسیون می‌توانستند با

اتکا بر دفاع از حقوق دمکراتیک به نیروی مردم و آراء واقعی خود تکیه کنند و مانند امروز حل شدن در سیستم بسته سیاسی و بند و بست با این یا آن دولت تنها راه زندگی سیاسی شان نبود. زمانی که در سیستم سیاسی سرمایه داری جایی برای احزاب واقعی کارگری و کمونیستی بود و همانند امروز ناگزیر نبودند تا بدلیل پای بندی به مواضع انقلابی تن به انزوای خرد کننده دهند.

اوضاع تغییر کرده است

امروز اما زمانه دیگری است. تمامی پیکره اقتصادی و سیاسی دنیای کنونی دستخوش تحولات عظیمی شده است. ساختار و مکانیسم سرمایه داری امروز قادر به تحت سیطره گرفتن بازارهای جدید غیر سرمایه داری نیست. چرا که با گسترش کامل سرمایه داری بر کره خاکی تنها راه بقای گروه های بزرگ صنعتی و مالی و دولت هایشان جنگ برای به چنگ آوردن بازارهای قدیمی رقبای شان است. رشد سرمایه داری که در آندوره از طریق مکانیسم درونی آن، بحران های سیکلی تجاری میسر می گردید در سال ۱۹۰۰ میلادی متوقف شد و بحران های مزمن ساختاری جای آنرا گرفت. با جنگ اول جهانی راه برای پیشروی این سیستم گشوده شد. پس از آن دیگر سرمایه داری قادر به ادامه حیات نبود و متخصصین رسمی *طرح های جدیدی مبنی بر لزوم دخالت گری مدام دولت در اقتصاد را* پیش کشیدند. پیش از آغاز جنگ جهانی دوم روند دولتی شدن اقتصاد در اروپا آغاز گشت. سپس به سراسر کره خاکی گسترش یافت و اغلب دول سرمایه داری به تناسب ضعف موقعیت خود در نقش سازمانده سیستم در دوره های مختلف ظاهر شده اند. این پدیده درکشورهای اروپای شرقی و آسیا و آفریقا تبدیل به شکل نسبتا پایداری گشت. به موازات آن ساختار سیاسی جامعه دستخوش تحولات وسیعی شده است. پارلمان ها و احزاب سیاسی به تباهی کامل کشیده شده اند. اتحادیه های کارگری سابق و احزاب کارگری و کمونیستی سابق به همراه این تحول ساختاری تبدیل به ابزارهای جدید تسلط طبقه حاکم شده اند. کارگران نیز در سراسر جهان با تکیه بر تجارب خود اشکال جدیدی از تشکل یابی و مبارزه را اتخاذ کرده اند. اشکالی مانند شوراها و کمیته های کارگری که *قابلیت پاسخگویی به اهداف سیاسی کارگران را دارند.* ویا گردهم آیی های عمومی و انتخاب کمیته ها و تشکل های متعددی که امکان دخالت گری کارگران در مبارزات روزمره را فراهم می کند. پیشرفت های جامعه صنعتی مدرن اگرچه مدام به قیمت بیکاری و خانه خرابی کارگران رخ داده و می دهد، اما سطح سواد عمومی کارگران و امکان استفاده از تکنولوژی مدرن برای مدیریت کارگری بیش از بیش فراهم گشته است. از سوی دیگر همراه با تحولات یاد شده میزان سلطه طبقه مسلط بر کلیه شئونات زندگی روزمره اجتماعی افزایش یافته است. دستگاه های آموزشی و تحقیقی، احزاب سیاسی و تشکل های فرهنگی و سیاسی متنوع بیش از بیش در سیستم سیاسی جامعه مدرن استحاله یافته اند. امروزه با چرخش سرمایه داری جهانی بسوی لیبرالیسم جدید و با نقش تجارت تکنولوژیکی جدید امکان بحران های آتی و حمله سراسری به سطح معیشت کارگران بیشتر از گذشته گشته است. سرمایه داری امروز در تمام عرصه های اقتصادی، سیاسی، نظری، هنری و ایدئولوژیکی در یک بن بست تاریخی بی سابقه ای قرار گرفته است. هیاهوی پیروزی های بزرگ و رونق دایمی سرمایه تنها امری مربوط به جنگ درونی جناح های طبقه حاکم بوده و بزودی فروکش خواهد کرد. دو طبقه در سراسر جهان رو در روی یکدیگر قرار گرفته اند. سرمایه داری جهانی با تکیه بر برنامه عمومی خود از طریق دولت های ملی آنرا اجرا می کند. کارگران نیز باید با تکیه بر برنامه جهانی خود احزاب کشوری و منطقه ای خود را ایجاد کرده و در مقیاس جهانی متحد سازند. هسته های اصلی این تشکل ها نمی توانند به غیر از گروه های متشکل در صنایع و کارخانجات باشند. گروه هایی که همزمان سازمان یابی تشکل های متعدد کارخانه را با تکیه به حرکت عمومی و دخالت گری کارگران سازمان می دهند.

گروه هایی که به دروغ نام کارگر و کمونیست برخود نهاده اند می خواهند ما را قانع کنند که درب کماکان بر همان پاشنه می چرخد و تغییر خاصی در اوضاع به وجود نیامده است. هنوز هم از ما می خواهند تا همانند کارگران کارگاه های ۳۰۰سال قبل عمل کنیم. اینان از جایگاه و نام طبقه ما برای اهداف خود سود می جویند و آنگاه روی به سوی ما گردانده و می گویند که شما کارگران نیز می توانید انجمن تاید و صابون درست کنید. نه، دوران این دروغ بزرگ تاریخی بسر آمده است. متخصصین و قشر قلم به دست طبقه حاکم هیچگاه به مانند امروز گیج و درمانده نبوده اند. هیچگاه بن بست تاریخی بورژوازی و دم و دستگاه آن تا این حد عریان نبوده است. هیچگاه بشریت و در پیشاپیش آن طبقه کارگر تا بدین حد آماج حملات استثمارگران و قدرتمداران نبوده است. اوضاع امروز جمهوری اسلامی و جناح های آن نمونه ای از این گیجی و بی آیندگی سرمایه داری جهانی است. محتوای آنچه که امروز تحت عنوان مدنیت و اصلاحات انجام می گیرد خود بیش از هر چیزی گواه بن بست و سردرگمی احزاب حاکم و اپوزیسیونی سیستم سیاسی سرمایه داری است. آنچه امروز تحت عنوان اصلاحات، مدنیت و مدرنیسم در ایران جریان دارد چیزی بیش از یک پروپاگاند سیاسی برای تحولات معین دولتی نیست. اصلاحات و مدرنیسم و مدنیت مورد ادعای احزاب و جناح های سیاسی حکومت اسلامی هیچ وجه مشترکی با مضامین تاریخی و واقعی این مقولات ندارد. آگاهی کارگران به محتوای واقعی این روند اهمیت بسزایی برای رویا رویی با سیاست بازان حرفه ای دولتی و غیر دولتی دارد.

اصلاحات اقتصادی

سخن از اصلاحات و مدرنیسم می رانند. اصلاح چه چیزی؟ اصلاح نظام سرمایه داری؟ سه سال نیم پس از پیشروی های جنبش اصلاحات اسلامی و متحدین غیر اسلامی آن، جامعه را در آستانه انهدام و فلاکت بی سابقه ای قرار داده است. مضمون واقعی این اصلاحات چه بوده است؟ آخرین و مهمترین رخداد اقتصادی ایران نمونه ای از آن است. یعنی قرارداد اخیر نفت و گاز ایران که بزرگترین قرارداد نفتی بیست ساله اخیر بوده است. در اوایل مرداد ماه سال جاری قراردادی میان شرکت نفت وگاز طبیعی ایتالیا «انی» و طرف ایرانی آن منعقد شد. بر پایه این قرارداد یکی از بزرگترین و غنی ترین میدان های گاز کشف شده جهان، یعنی میدان پارس جنوبی، تحت بهره برداری و توسعه به صورت قرارداد «بای بک» میان طرف ایرانی و ایتالیای قرار می گیرد. طرف ایرانی قرارداد اما نه شرکت ملی نفت ایران، بلکه یک شرکت بی نام خصوصی تحت عنوان «پتروپارس» است.

این اولین بار است که یک شرکت خصوصی با حضور مسئولین درجه اول یک قرارداد بزرگ نفتی انعقاد می کند. این واقعه در رسانه های ایران یک پیروزی قلمداد شد. اصلاح طلبان هورا کشیدند. اصل مسئله اما این است که گامی برای خصوصی سازی صنایع نفت و گاز برداشته شد. همچنین گامی جهت گشودن راه سرمایه گذاری

ایران. این گام‌های اقتصادی دولت ایران در چهارچوب روند جهانی اقتصادی، نئولیبرالیسم، قرار دارد و شرایط بانک جهانی پول را بجا آورده است. در چارچوب روندی قرار دارد که گلوبالیزاسیون نام گرفته و یکی از وجوه مهم این روند تعدیل نقش دولت در اقتصاد است.

این روند خصوصی سازی ها بیانگر بن بست مدلی از سرمایه داری است که خود در بین جنگ جهانی اول و دوم و در پاسخ به بحران آن شکل گرفت. یعنی مدل اقتصاد دولتی که اشکال غربی، متکی به تئوری کینز و اشکال شرقی (متکی به ایدئولوژی استالینی) و مدل های پیرامونی عربی و اسلامی خویش را داشت. امروز اما بدلیل بن بست و فروپاشی آن مدل که به دروغ نام سوسیالیسم برخود می نهاد، برگشت به لیبرالیسم مد شده است. این یک روند جهانی است. طبقه کارگر در سراسر جهان آماج حمله طبقه حاکم قراردارد. این است مضمون اقتصادی اصلاحات عصر حاضر.

اصلاحات سیاسی، مدرنیسم و مدنیت

سخن از مدرنیسم می رانند. کدام مدرنیسم؟ باید روی به سوی نظریه پردازان مزدبگیر دستگاه رسمی کرد و پرسید که شما کی و چگونه در بحبوحه بن بست تاریخی سرمایه داری به این کشف نایل آمدید؟ زمانی با انقلاب صنعتی اروپا و آغاز شکل گیری دولت های جدید ملی جنگ میان مدافعان جامعه مدرن و کلیساها و حکومت های خان خانی آغاز شد. روشنفکران آن دوره جامعه اروپا (بین سال های ۱۶۰۰ و ۱۸۰۰ میلادی) خواستار برچیده شدن نظام کهن بودند. آنان خواستار حق رأی و پارلمان بودند.

با شکل گیری علم جدید (فیزیک نوین که با تئوری نیوتن تثبیت شد) خواستار تکنیک و علم به جای مذهب و قوانین منجمد کلیسا بودند. پس از انقلاب فرانسه و رشد دولت های جدید بورژوایی، شعار این کشورها گسترش مدرنیسم در مناطق غیر متمدن بود. این تمدن بورژوازی به صورت استعمار کشورهای فقیر به سراسر جهان گسترش یافت.

نخبگان و روشنفکران بورژوازی مدرن اروپا معروف به عصر روشنگری کوشیدند تا با استفاده از ابزارهای علمی و هنری و ایدئولوژیک ایده های مدرنیسم را فرموله کرده و به میان مردم ببرند. جدایی دین از دولت و شکل گیری حکومت های سکولار، گسترش سیستم پارلمانی و امکان دخالت گری مردم در حیات سیاسی جامعه از طریق رأی، آزادی احزاب متعدد و حق تشکل از جمله این خواست ها بودند. بنیاد این جنبش بریک باور عمومی استوار بود. اینکه با شکل گیری علم نوین و صنعت جدید و با تکامل تکنولوژی مدرن بشر به رهایی خواهد رسید. بشر مورد نظر اینان اما در ماورای طبقات قرار داشت. علم مورد نظر این گروه از روشنفکران اما بر فراز قدرت مسلط در جامعه حرکت می کرد.

با پایان دوران صعود سرمایه داری و آغاز جنگ جهانی اول، ناتوانی سیستم سرمایه داری برای حفظ و بقاء تمدن بورژوایی عیان شد. دو جنگ جهانی و صدها جنگ منطقه ای تمامی پیکره تمدن جامعه بورژوازی را به خون آغشته است. صرف نظر از این جنگ های رسمی و اعلام شده دولت ها با یکدیگر، یک جنگ غیر رسمی علیه اکثریت عظیم جامعه بشری، یعنی طبقه کارگر بپا شده که همچنان ادامه دارد. طنز قضیه در این است که نظریه پردازان دستگاه رسمی جامعه در گوشه ای از دنیا، یعنی اروپا، جنجال پایان دوران جامعه مدرن و آغاز دوران «پسامدرن» را بپا کرده اند و در گوشه دیگری از دنیا، هیاهوی مدرنیسم همان ها و متحدانشان گوش فلک را کر کرده است. دستگاه سیاسی سرمایه هیچگاه تا بدین حد گیج و بی آینده نبوده است.

در ایران، رضا شاه از طریق به حاشیه راندن مذهب و کشف حجاب، پیام آور این تمدن بورژوایی بود. از همان زمان جدال میان آخوندهای واپس گرا و مدرنیست های ایران آغاز گشت. انقلاب سفید شاه و «دروازه تمدن بزرگ» اوج پیشروی جنبش مدنی بورژوازی ایران بود. استثمار شوندگان و کارگران در ایران اما همانند دیگر نقاط جهان علیه جوهر استثمارگرانه و غیر عادلانه این مدنیت در سال ۵۷ بپا خواستند. بورژوازی جهانی در شرایط بحرانی جنگ سرد پاسخ مبارزات مردمی را از طریق تقویت جنبش های ماوراء ارتجاعی داد.

استبداد مذهبی ایران نمونه ای از آن است. مدنیت امروز نیز همانند اصلاح طلبی هیچ سنخیتی با جنبش رفرمیستی دوران کهن سرمایه و جنبش مدنیت کلاسیک ندارد. مضمون جنبش مدنی در شرایط امروز عبارت از حمله به نقش دولت دراقتصاد، تعدیل اشکال استبداد دوره جنگ سرد و آتمیزه کردن بیش از بیش مناسبات اجتماعی.

آنچه امروز در ایران در جریان است عبارت است برخی اصلاحات دولتی. قشری از بورژوازی بوروکرات سابق، مدیران سابق صنایع، که مبدل به سرمایه داران بزرگ شده اند در حال تثبیت جایگاه اقتصادی و سیاسی خود هستند. از سوی دیگر اینان الگو و چشم انداز سابق خود را از دست داده اند. هم منافع مستقیم آنان و هم حرکت عمومی طبقه آنان در سطح جهانی با این تحولات هویت می یابد. این ها هستند جوهر واقعی اصلاحات و مدرنیسم ایرانی. انگ بحران اقتصادی و سیاسی سرمایه داری رو به زوال، داغ ارتجاع اسلامی و مانور سیاسی آن با حمایت امپریالیستی و همه حمایت کنندگانش یکجا بر چهره کریه اش خودنمایی می کند.

همه این حقایق گویای یک چیز است. اینکه صاحبان زر و زور می دانند چه می کنند. اما دستگاه توجیه ایدئولوژیک آنان در بن بست است. خاتمی و رفسنجانی و خامنه ای می دانند که برای نجات نظام اسلامی از بن بست چه کنند. اما گروه ها و احزاب سیاسی که کوشیدند تا برای این اقدامات آبرو و اعتبار بخرند ناکام ماندند. جناح چپ اپوزیسیون حکومت اسلامی اما در این میان بازنده ترین بود.

افسانه های «رادیکال» چپ

انقلاب افسانه ای جناح چپ همچنان ادامه دارد. علائم نا امیدی از «معجزه انتخابات دوم خرداد» اما بتدریج پدیدارمی شود. راه کارگر و فدایی و حزب کمونیست کارگری و کومله، بر خلاف حزب توده و اکثریت و جمهوری خواهان دیگر امیدی به بالا ندارند و در حال کشف «جبهه سوم» هستند. این کار اما به موازات تلاش اینان برای نزدیکی به دولت ها و کسب مقبولیت در سیستم سیاسی سرمایه انجام می گیرد.

آنان که تحت نام کمونیسم در این بازی مشمئز کننده دخیل هستند در شرایط دشواری گرفتار آمده اند. این دشواری ریشه در خصلت دوران حاضر دارد. زمانه فعلی، زمانه افراشتن پرچم «کمونیسم» بر فراز جنبش های اسلامی رفرمیستی نیست. تسلط جریان اسلامی به تحولات انقلابی ۵۷ را می شد در سایه تولیدات فکری اردوگاه شرق به جرگه «سوسیالیسم عربی و اسلامی» راند. خصائل ضد امپریالیستی آن را ستود و با آن متحد گشت. امروز اما زمانه دیگری است. هم چپ ها از کرده خود شرمسارند و هم آن جنبش ها از ضد امپریالیستی بودن خود پشیمانند. نه جامعه مدنی امروز حامل مدنیت کلاسیک است و نه نظام سرمایه داری قابلیت رفرم برای حل تناقضات خود را دارد.

جنبش سکولار که با نیکلای ماکیاولی و تئوری او در باره لزوم جدایی سیاست از ارزش‌های دینی و اخلاقی آغاز گشت با تباهی کامل سیستم سیاسی سرمایه‌داری و احزاب آن به انتهای خود رسیده است. حتی خود آنان که پرچمدار سکولاریسم در آستانه سال دوهزار شده‌اند، از عبارت ماکیاولیسم به‌عنوان یک فحش سیاسی استفاده می‌کنند. بورژوازی اصطلاح «جدایی دولت از مذهب و تمامی ارزش‌های اخلاقی نه فقط چیزی جایگزین این نوآوری ماکیاولی نکرد، بلکه با تثبیت شعار «حفظ قدرت به هر قیمت» و «هدف سیاسی وسیله آنرا توجیه می‌کند» همراه با سیستم سیاسی سرمایه تا قعر این گنداب متعفن تاریخی فرو رفته است.

سکولاریسم کنونی برخلاف سکولاریسم ۲۰۰ سال قبل بوی خون و تعفن می‌دهد. یک بالماسکه سیاسی امپریالیستی است. جایگزین ساختن تمدن بزرگ شاه با پان‌اسلامیسم خمینی در کنفرانس گوادلوپ به‌وسیله سران کشورهای «مدرن و سکولار» غربی جهت ایستادگی در مقابل خطر شرق در آن دوره، نمونه‌ای از این بالماسکه سیاسی در سطح بین‌المللی بود. این خود نشان از گرفتاری نظم موجود در دور باطل بحران سرمایه دارد. آنان که می‌خواهند نام سازمانشان کماکان کمونیست باشد و در عین حال پرچم این دور باطل سرمایه را به‌دست بگیرند یا ماجراجویان ناشی میدان سیاست هستند و یا همچون اجزاء شکسته کشتی سیاست جامعه بورژوا بر روی امواج بحران روانند.

این تنها کمونیست‌های انترناسیونالیست بودند که همانند گذشته برخلاف جریان حرکت کردند. این کمونیست‌های انترناسیونالیست بودند که فریاد برآوردند که پیروزی انتخاباتی سال ۷۶ یک شکست برای کارگران است. شکستی که به وخامت بیشتر سطح زندگی کارگران و جولان سیاسی باندهای حکومتی خواهد انجامید. و باز هم این کمونیست‌های انترناسیونالیست بودند که در عرصه سیاست، کنار کارگرانی ایستادند که در جاده‌های اطراف کارخانه در برابر کامیون‌های سنگین دراز کشیدند تا از اخراج همکارانشان و گرسنگی فرزندان آن‌ها جلوگیری کنند.

کارگران!

آنچه امروز در ایران می‌گذرد جزیی از یک روند جهانی است. پایان جنگ سرد و تهاجم جدید سرمایه‌داری جهانی به طبقه ما، پایان تاریکی دوران ضدانقلاب و پاسخ جهانی طبقه ما را بدنبال خواهد داشت. دوران بعد از تحولات درونی دولت اسلامی، دوران اتحاد اصلاح طلبان و واپس گرایان اسلامی، دوران اتحاد مدرنیست‌های اسلامی و چپ، دوران آشکار شدن صف‌آرایی مجدد بورژوازی در مقابل طبقه ما خواهد بود. تنها پیشروی طبقه ما است که می‌تواند این صدا را به بانگ رسای پرولتاریای جهانی مبدل گرداند. دوران آتی، دوره این پیشروی‌ها است. جدال جناح‌های حکومتی با تحولات دولتی آتی یکسره خواهد شد. صرف‌نظر از اینکه این جدال‌ها تا چه حد بتواند اقشار به‌ستوه آمده از اوضاع فعلی را با خود همراه کند، دوران بعد، دوره صف‌آرایی طبقات اصلی در مقابل یکدیگر خواهد بود.

طبقه کارگر چیزی ندارد تا از دست بدهد. در این نبرد اما جهانی را به‌دست خواهد آورد.

پیک انترناسیونالیستی ـ مهر ۱۳۷۹

رفقای کارگر!

با کمک‌های مالی منظم خود به انتشار و ادامه کاری نشریه پیک انترناسیونالیستی یاری رسانید. نشریه پیک را مشترک شوید و این نشریه را به دست کارگران و جمع‌های مبارز جنبش کارگری برسانید.

پیک انترناسیونالیستی، گامی به پیش

طی شش ماهه گذشته گام‌هایی در راستای نزدیکی به اهداف اساسی پیک برداشته شده است. نشست‌هایی با گروه‌های کمونیستی برگزار گردیده است. این نشست‌ها به شناخت بیشتر متقابل و عینی شدن طرفین به موانعی که در راستای همگرایی و تکامل جنبش سیاسی پرولتری است یاری رساند. افزون برآن کوشش بعمل آمد تا توافقاتی برای همکاری‌های مشترک و متقابل صورت گیرد. چشم‌انداز ما این است که این کوشش‌ها هم در عرصه عملی و هم در عرصه نظری با جدیت بیشتری تداوم یابند. در این راستا اعلامیه‌های مشترکی در باره اول ماه، در باره حرکت جناح‌های ناراضی بورژوازی و چپ از اقدامات بانک جهانی و روند گلوبالیزاسیون، با رفقای سازمان کارگران کمونیست انگلستان و حزب کمونیست انترناسیونالیست ایتالیا صادر شد. در مناسبت‌هایی چون اول ماه مه یا چند مورد دیگر میزکتاب توسط رفقای همکار پیک در برخی شهرهای اروپایی دایرشد. همچنین تعدادی از رفقای پیک در جشن سالیانه که توسط جریان مبارزه کارگر، لوته اوریه، در فرانسه برگزار شد شرکت کرده و در آنجا میزکتاب ونشریات مشترک با رفقای ایتالیا و انگلستان (دفتر بین‌المللی برای حزب انقلابی) گذاشتند.

در دوره گذشته، بروال معمول تماس‌ها و مکاتبات ما با عناصر و محافلی که خود را به ما نزدیک می‌دانند تداوم یافت و در مواردی نشست‌هایی نیز برگزار گردید.

برای پیشبرد اهداف مشترک علاوه بر تماس‌های مستقیم، فعالین پیک دارای یک بولتن درونی هستند که به‌طور منظم منتشر می‌شود. تاکنون پانزده شماره بولتن درونی پیک منتشر گشته است. این بولتن‌ها که یکی از ابزارهای هماهنگی کار جمعی ما است حاوی مطالب متعددی است. مکاتبات پیک با برخی جمع‌ها و گروه‌ها، مسائل مربوط به سیاست عمومی پیک و چشم انداز آن برای تشکل یابی از جمله موضوعات اصلی این بولتن‌ها می‌باشند. بعلاوه تلاش برای دست یابی به شیوه کار تحقیقی و نگارش متدیک در میان کارگران کمونیست نیز یکی دیگر از آن موضوعات مباحثات ما بوده است.

طی این مدت همچنین کار تحقیقی و مباحثات نظری میان فعالین پیک یکی از عرصه‌های اصلی فعالیت ما بوده است. این کار به موازات مکاتبات و مباحثات نظری با ارتباطات پیک صورت گرفته است. جهت دست‌یابی به نتایج مطلوب در آن عرصه‌ها ناچار شدیم تا با تمرکز نیروی محدومان حول آن وظایف تأخیر در توالی زمانی انتشار نشریه را علیرغم سنگینی آن بپذیریم. امروز اما می‌توانیم بگوییم که گامی هرچند ناچیز به جلو برداشته‌ایم. امید ما این است که در آینده متون نظری حول برخی مسائل نظری گرهی و رئوس مواضع پیک منتشر سازیم. مباحثی که بتواند جنبش سیاسی کارگری را در عرصه نظری گامی به جلو ببرد. مادامی که چنین نشده باشد، آنرا همچون کمبودی در حرکت خود تلقی می نماییم. باور ما این است که متون ترجمه شده تاکنونی و مباحث تحلیلی که ارائه می‌شوند بتوانند تا حدودی این نقیصه را جبران سازند.

نشست‌ها و تبادل نظرهای تاکنونی ما با عناصر و گروه‌ها حول مواضع پیک از یک سو و تحولات چند ساله اخیر از سوی دیگر ضرورت برخی اصلاحات انشایی در رئوس عمومی مواضع پیک را آشکار ساخت. به هنگام تدوین رئوس عمومی مواضع نشریه کلیه احزاب و سازمان‌های موجود چارچوب و قالب روشنی داشتند. امروزه همه آن‌ها دچار تجزیه شده‌اند و زمینه شکل‌گیری گرایشاتی با مواضع مغشوش یا مایل به مواضع انقلابی وجود دارد. لذا جایگاه سیاسی و نظری مواضع و حرکت ما نباید جریان‌های فکری‌ای که با مواضع احتمالاً مغشوش بدنبال بدیل کمونیستی هستند را پیشاپیش در اردوی چپ سرمایه جای دهد. به‌علاوه وجود برخی عبارات و کلمات، به دلیل اختصار بیش از حد جملات موجب بحث‌هایی غیرضروری میان پیک و جمع‌های دیگر مرتبط با ما گشته است. در نشریه شماره بعد ضمن توضیح تک تک موارد مزبور شکل اصلاح شده آن‌ها درج خواهد شد.

برغم کندی که چهره بیرونی حرکت ما داشته است، امروز می‌توانیم ادعا کنیم که گام‌های آتی پیک انترناسیونالیستی مستحکم‌تر خواهند بود. تا همین امروز نیز پیک انترناسیونالیستی نشان داده است که حضور آن در عرصه سیاست بر دوش هر جریانی که بخواهد به نام کمونیسم سخن بگوید سنگینی می‌کند. این حقیقتی است که بسیاری از چشم‌های تیز بین سیاسی با نگاهی به زیگزاگ‌های نشریات چپ حول وقایع ایران و یا مسائل گرهی تئوریک آنرا درمی‌یابند. پیک برغم حضور ضعیف خود در عرصه کشاکش‌های سیاسی معرف یک خط و مشی مستقل سیاسی و نظری بوده است. مواضع و مباحثات پیک حول وقایع ایران، همانند انتخابات سال ۷۶ و وقایع سیاسی و یا رخدادهای درون اپوزیسیون چپ، مثل اعلام موجودیت «اتحادیه مستقل کارگران ایران» و حرکت متحد چپ با آن که به یکباره از صحنه ناپدید شد، دارای پیامدهای سیاسی مشخصی در حرکت واقعی نیروها بوده است این در حالی است که جریان کمونیستی حتی حضور مطبوعاتی فعالی در عرصه سیاست ندارد و در حال طی پروسه تدارک تشکیلاتی برای سازمانیابی است. امری که به معنی صرف شدن نیروی عمده این جریان برای انسجام نظری و تشکیلاتی است. بدیهی است که با طی شدن این گام‌های اولیه و اساسی و با حضور فعال جریان کمونیستی در جنبش کارگری پولاریزاسیون سیاسی نوینی در صفوف گرایشات سیاسی درون جنبش کارگری رخ خواهد داد.

تماس‌ها و مکاتبات تاکنونی پیک انترناسیونالیستی غالباً محافل و جمع‌های مستقل کارگری بوده‌اند که در حرکت عینی خود جهت گیری سیاسی مشابهی داشته‌اند. این امری اتفاقی نیست. ما از همان ابتدای حرکت خود به توصیف طیف و گرایش سیاسی در درون جنبش کارگری ایران تحت عنوان «جریان انتقادی درون جنبش کارگری» پرداختیم. امروز می‌توانیم بگوییم که پیک انترناسیونالیستی در حال ریشه دواندن در میان مخاطبین خود است. پیشروی سیاسی پیک هم در عرصه سیاسی-نظری و هم در عرصه پراتیک نظری بازتاب محسوسی داشته است. هیچ‌یک از این‌ها اما موجب چشم بستن ما بر ضعف‌ها و کمبودهای جدی حرکت انترناسیونالیستی نیست. راهی سخت و طولانی در پیش رو است. آنچه تاکنون شده تنها یک گام به پیش بوده است. محصول این پیشروی شتاب و استحکام بیشتر حرکت پیک انترناسیونالیستی به سوی سازمانیابی کمونیستی خواهد بود.

هیئت مسئولین پیک انترناسیونالیستی مهرماه ۱۳۷۹

درحاشیه وقایع خرم آباد

سام میکائیلیان

در کشمکش‌های درونی حکومت اسلامی، جبهه دوم‌خرداد از جنبش دانشجویی و مطبوعات بیشترین سود را برده است. مطبوعات این جبهه بود که با تشریح و تفصیل جامعه مدنی آینده درخشانی را در مقابل دیدگان مردم ترسیم کرد. از این دریچه این ارگان نقش مهمی در جلب آراء مردم و کشاندن آن‌ها به پای صندوق‌های رأی ایفا نمود. ابزار دیگری که در این میان نقش کمتری از مطبوعات نداشت جنبش دانشجویی بود. این جنبش به مثابه بازوی فشار جبهه دوم‌خرداد، تعرضات محافظه کاران را با برپایی تظاهرات‌های خیابانی وگردهم‌آیی‌های اعتراضی در سطح جامعه و بدین ترتیب با تحت تأثیر قرار دادن افکار عمومی پاسخ می‌گفت. محافظه کاران نیز به اهمیت این دو ارگان در نزد جبهه دوم‌خرداد بخوبی واقف بوده‌اند، براین مبنا مهار مطبوعات و جنبش دانشجویی در صدر برنامه‌هایشان قرار داشته است. آنچه در خرم‌آباد گذشت در واقع انعکاس این جدال‌های درونی حاکمیت بوده است. کارگران در دخالت و یا حمایت از چنین وقایعی هیچ منافعی ندارند و اگر قرار است گشایشی در زندگی اسفبارکنونی آن‌ها به‌وجود آید راهی جز به زیر کشیدن سرمایه‌داری و مدافعین اسلامی و غیراسلامی‌شان وجود ندارد.

بدنبال برگزاری "اردوی سیاسی فرهنگی" دفتر تحکیم وحدت در خرم‌آباد، این شهر از روز چهارشنبه ۲ شهریور تا روز یکشنبه به صحنه درگیری‌های خونین دانشجویان، گروه‌هایی از مردم و گروه‌های فشار محافظه کاران تبدیل شد. این وقایع زمانی آغاز گشت که گروهای فشار با برپایی تظاهرات و اشغال فرودگاه خرم‌آباد از ورود سروش و محسن کدیور که برای ایراد سخرانی در اردوی دانشجویی دفتر تحکیم وحدت دعوت شده بودند، ممانعت نمودند. درجریان این حوادث و براساس مذاکرات و توافقات بعمل آمده از سوی سپاه پاسداران که از گروه‌های فشار حمایت می‌کرد و دستگاه استانداری که در اختیار جبهه دوم‌خرداد است، سروش و کدیور در میان تدابیر امنیتی استانداری خرم‌آباد را به قصد تهران ترک می‌کنند.(۱)

در اعتراض به آنچه بر سخرانان دفتر تحکیم وحدت گذشت، دانشجویان در روز پنج شنبه با شعارهای "امیرکبیر ایران خاتمی قهرمان"، "خونی که در رگ ماست هدیه به میهن ماست" در مقابل فرمانداری تجمع کرده دست به تحصن زدند. این تحصن مورد حمله گروهای فشار قرار گرفت و با تجمع آن‌ها در مقابل خوابگاه دانشجویان و برگزاری نماز جماعت به زد وخوردهای خونین کشیده شد.

روز جمعه سخنان آخوند کاظمی نماینده ولی فقیه و امام جمعه خرم‌آباد که اظهار داشت "آن دو نفر که در رفتند حال توصیه می‌کنیم بقیه مهمانان ناخوانده این اردو را هرچه زودتر از این استان ببرند، لرستان جای این‌ها نیست" زمینه دور جدیدی از درگیری‌ها را مهیا ساخت. بدنبال این سخنان شورای تامین استان طی جلسه فوق‌العاده‌ای از دفتر تحکیم وحدت خواست تا به اردوی خود پایان دهد. این حکم شورای تامین استان که در کنترل جبهه دوم‌خرداد قرار دارد خشم دانشجویان را برانگیخت و آن‌ها در لغو این تصمیم، در سطح شهر دست به راهپیمایی زده از مردم درخواست کردند که به حمایت از آنان برخیزند.

بنابر گزارش مطبوعات این راهپیمایی که دانشجویان و بخش‌هایی از مردم نیز در آن شرکت داشتند، تا دو روز ادامه داشت و مورد حمله گروهای فشار و نیروهای انتظامی قرار گرفت و به خشونت گرائید. در جریان این وقایع یک افسر پلیس کشته و مراکز سپاه که از ابتدا به‌طور سازمان‌یافته گروهای فشار را مورد حمایت قرار داده بود، مورد حمله قرار گرفت و برخی از ساختمان‌های دولتی نیز آسیب دید.

در واکنش به رویدادهای خرم‌آباد دفتر تحکیم وحدت با انتشار اطلاعیه‌ای ضمن اشاره به قوه قضائیه و سپاه پاسداران که از گروه‌های فشار طرفداری می‌کنند، رفتارهای آن‌ها را غیر مدنی خواند و نوشت:

"دوران این رفتارهای غیر مدنی در این جامعه گذشته". بدین ترتیب از آن‌ها خواست "تا دچار خشم و قهر ملت نگشته‌اند دست از شب پرستی و تیره‌اندیشی بردارند و به یقین بدانند این بیراهه که اینان گزیده‌اند پایان و انجامی ندارد".

مدافعان جبهه دوم‌خرداد در مجلس از زبان علی شکوری‌راد عضو هیئت رئیسه مجلس وقایع خرم‌آباد را نقض‌قانون توصیف کرده و گفت:

"اردوی قانونی دفتر تحکیم وحدت با اقدامات غیرقانونی عده‌ای که بنابر اظهار برخی افراد عده‌ای مسلح نیز در میان آن‌ها بود عملا چند روز است که به تعطیلی کشیده شده است". او ضمن متهم کردن امام جمعه خرم‌آباد گفت:

"امام جمعه خرم‌آباد دانسته یا ندانسته در این اقدام که علیه نظام صورت گرفت نقش موثری داشته و باید پاسخگوی اقدامات انجام شده باشد".

جبهه مشارکت ایران اسلامی نیز که یکی از مهم‌ترین نهادهای جبهه دوم‌خرداد است با انتشار بیانیه‌ای اعلام داشت "آنچه این روزها در خرم‌آباد اتفاق افتاد متاسفانه حاکی از آن است که بار دیگر باند مافیای قدرت تحت حمایت عناصر شناخته شده به بحران آفرینی جدیدی دست زده‌اند". در این بیانیه همچنین آمده است که هدف محافظه کاران "به خشونت و افراط کشیدن سیاسی جامعه و ایجاد بدبینی و یاس نسبت به روند اصلاحات" است.

کلیه احزاب و گروه‌های اپوزیسیونی، همانگونه که از حرکات دانشجویان و "مردم" درجریان وقایع دانشگاه تهران حمایت کرده بودند این‌بار نیز سیاست مشابهی را اتخاذ کردند. هریک البته به فراخور حال، با دست زدن به عملیات چریکی، انتشار اطلاعیه‌ها، مراسم سخرانی و خلاصه برگزاری آکسیون‌های اعتراضی به ستایش از دانشجویان و "مردم" پرداختند. جناح چپ نیز بنا به عادت همیشگی و با اتکا به سیاست مردم پرستی کوشش نمود تا نشان دهد که رویدادهای خرم‌آباد اساساً ربطی به جناح‌های رژیم نداشت و حرکتی مستقل بود. با این استدلال آن‌ها از کارگران خواستند تا برای تقویت این جنبش مداخله کنند.

رفقای کارگر!

این مسئله منتفی نیست که بسیاری از توده‌های زحمتکش، بیکاران، کارگران فصلی، روشنفکران، جوانان بیکار و همه آنانی که در سایه عوارض دردناک بحران سرمایه‌داری به حاشیه جامعه برتاب شده‌اند در دفاع از بقای خود و به امید گشایشی در زندگی نکبتبار کنونی با دخالت در کشمکش‌های حکومتی خود را به هر آب و آتشی می‌زنند. اینان بدلیل موقعیت لرزان و بی ثبات خود در سازمان اجتماعی جامعه تصویر روشنی از چگونگی دست یافتن به اهداف خود ندارند و بدین ترتیب فاقد یک چشم‌انداز طبقاتی و ناتوان از سازمان‌یابی مستقل خویش‌اند. به موازات این خصیصه مبارزات آن‌ها نیز ناگهانی، بی‌دوام و بدون برنامه ریزی است. لاجرم هماتگونه که روند رویدادها چه در گذشته و چه در امروز نشان داده است، مبارزاتشان نیز به‌ویژه در غیاب یک حزب انقلابی نیرومند و یک جنبش اعتصابی قدرتمند که مراکز آن در صنایع و مراکز تولیدی قرار دارد یا بسرعت به نیروی مادی فراکسیون‌های بورژوازی تبدیل می‌شود و یا در جدال‌های درونی آن‌ها بروز می‌یابد. بدین ترتیب چشم‌انداز چنین جنبش‌هایی حتی اگر "مستقل" باشند نهایتاً راه را برای تغییر و تحولات در درون حکومت یا در عالی‌ترین شکل به‌دست گرفتن قدرت توسط فراکسیون‌هایی از سرمایه‌داری که در اپوزیسیون قرار دارند هموار خواهد ساخت. اکنون نیز بورژوازی از شکل‌گیری چنین جنبش‌هایی هراس ندارد، بلکه بیم آن دارد که شیوع اعتصابات توده‌ای کارگری در مراکز تولیدی که می‌تواند چهارچوب سیاسی و سازمانی هماهنگی به کلیه اعتراضات بدهد ابتکار عمل را از دست آن‌ها خارج سازد.

حمایت و یا پیوستن طبقه کارگر به چنین جنبش‌های عمومی‌ای که نقدا در کنترل بورژوازی قرار دارند تنها به پراکندگی در صفوف طبقه و تضعیف زمینه‌های اتحاد سراسری‌اش منتهی خواهد شد. با مراجعه به تجربیات گذشته به‌ویژه مبارزات کارگران برعلیه رژیم‌های توتالیتر اروپای شرقی و قیام ۵۷ چشم‌انداز و دست‌آوردهای تحقق چنین سیاستی را بروشنی نشان می‌دهد.

اگر امروز از کارگران لهستانی، رومانیایی، روسی، آلبانیایی که فعالانه در جنبش‌های همگانی شرکت جسته و پایتخت‌های کشورهای خود را به لزره درآورده بودند سوال شود چه دستاوردی داشتید، با اشاره به بیکاری وسیع، سطح نازل دستمزدها، برچیده شدن بسیاری از امکانات اجتماعی و همه‌گیر شدن عوارض دیگری چون فحشا و اعتیاد، پاسخ خواهند داد، ما فریب وعده‌های طلایی، دروغین و بی‌محتوای فراکسیون‌های سرمایه‌داری و به همراه آن رسانه‌های محلی و بین‌المللی درباره یک زندگی انسانی را خوردیم. اگر به قیام ۵۷ دقیق شویم همین صحنه را مشاهده خواهیم کرد. تحولاتی که خود ما کارگران در آن دخیل بودیم و آنرا با گوشت و پوست خویش لمس کرده‌ایم. ما درست زمانی شکست خود را رقم زدیم که به امید آینده‌ای بهتر برای نفی معلول‌های بی‌عدالتی‌های اجتماعی - صرفا نفی دیکتاتوری - در جنبش همگانی حل شدیم، صفوف خود را تجزیه و بدین ترتیب شعارها و خواسته‌های طبقاتی‌مان را با ندای روحانیت، ملی‌گرایان و احزاب چپ و راست پیوند زدیم و به خیابان‌ها آمدیم. هورا کشیدن برای بازگشت آیت‌اله خمینی، دخالت در معرکه‌های انتخاباتی جمهوری اسلامی آری یا نه، مجلس و ریاست جمهوری، دیگر عوارض شکست بودند.

امروز نیز اگر در مبارزات همگانی حل شویم، اگر قرار باشد مبارزه ما صرفا از دریچه مبارزه با یک جناح و یا صرفا با ولایت فقیه و یا در عالی‌ترین شکل تعویض جمهوری اسلامی با جمهوری سرمایه‌داری دیگری بگذرد، هیچ دستاوردی برای طبقه ما نخواهد داشت جز آنکه سرنوشت خود را به‌دست فراکسیون‌های دیگری که به‌مجرد به‌دست گرفتن قدرت حملات خود را به سطح زندگی ما شروع خواهند کرد، می‌سپاریم. این بدین معنی است که سرمایه‌داری در همه جا به بن‌بست رسیده است و هر حزب و دسته‌ای که به قدرت می‌رسد برای حل بحران راهی جز حمله به سطح زندگی ما برای تضمین سودآوری ندارد.

کارگران پیشرو و کمونیست!

از آنجا که طبقه ما تمام ثروت‌های جامعه را تولید می‌کند و تمام وسائل و ملزومات پیشرفت جامعه را فراهم می‌آورد از نظر سیاسی نیز نیازمند آن نیست که سرنوشت خود را به‌دست این یا آن بخش از طبقه سرمایه‌دار و احزاب سیاسی‌اش بسپارد و سپس حقوق خود را مطالبه کند. اگر امروز بسیاری از نیروهای اردوی ما به ابزاری در جدال‌ها و کشمکش‌های جناح‌های متعدد بورژوازی تبدیل شده‌اند و از این زاویه با توهم به دست یافتن به آینده‌ای بهتر خود را قربانی می‌کنند به این دلیل است که طبقه ما در یک سردرگمی سیاسی بسر می‌برد، از یک حزب رزمنده و انترناسیونالیست محروم است و بدین ترتیب پاسخ آن به حملات سیاسی و اقتصادی دولت و سرمایه‌داران ضعیف است. حقیقت این است که بدون وجود یک حزب تأثیرگذار و انترناسیونالیست هیچ جنبش انقلابی‌ای به سرانجام نخواهد رسید. بنابر این ما راهی نداریم جز آنکه در جهت رفع این نیاز پایه‌ای حرکت کنیم، واز این دریچه با چشم‌اندازی روشن و آگاهانه، به گسترش مبارزات و اتحاد طبقه کارگر از سطح یک کارخانه به یک منطقه و بدین ترتیب به کل کشور یاری رسانیم. ما راهی نداریم جز آنکه تلاش برای تشکیل گردهم‌آیی‌های کارگری در مراکز تولیدی، با انتخاب کمیته‌ها، هیئت‌ها و نهادهای ضروری دیگر نیروی طبقه خویش را متمرکز نماییم و جبهه سوم، جبهه مبارزه برعلیه شرایط غیرانسانی زندگی، جبهه مبارزه برعلیه کل نظم سرمایه‌داری و تمام مدافعان اسلامی و غیر اسلامی‌شان را بگشایم. اگر قرار است گشایشی در وضعیت اسفبار زندگی کارگران به‌وجود آید راه دیگری جز به زیر کشیدن سرمایه‌داری وجود ندارد.

۱- اخبار مربوط به وقایع خرم‌آباد از بررسی مطبوعات داخل و خارج کشور نقل شده است.

مبانی نظری اقتصادی : سهند در زهدان مائوئیسم

قسمت چهارم

محمد کشاورز

نوعی از نظام، نوعی از انقلاب

جزوه «خطوط عمده» نفی دیکتاتوری و برقراری دمکراسی را پیش شرط انقلاب سوسیالیستی مورد نظرش می‌داند. چرا از نظر سهند «انقلاب کنونی ایران با وجود حاکمیت سرمایه، انقلابی دمکراتیک و ضد امپریالیستی است». پاسخ این سوال را باید در نگرش جزوه خطوط عمده به سیستم سرمایه‌داری جستجو کرد. نگرشی که سیستم سرمایه‌داری پیرامونی را به‌صورت دوگانه توضیح می‌دهد. برداشتی دوسویه از سرمایه‌داری دارد. یکی سرمایه‌داری به معنای «عام» کلمه که همانا سرمایه‌داری متروپل است. دیگری به معنای خاص آن که سرمایه‌داری پیرامونی یا بقول سهند «سرمایه‌داری نظام وابسته» است:

«... وجه تولیدحاکم در ایران به معنای عام سرمایه‌داری است و به معنای خاص سرمایه‌داری وابسته». خطوط عمده ص ۱۰

پس باید دید این معنای خاص چیست و چگونه توضیح داده می‌شود.

«... به معنای خاص سودآوری سرمایه (تولید ارزش و ارزش اضافه) در ایران متکی و مطابق کارکرد نیازهای سرمایه انحصاری خارجی است... سطح متوسط نرخ سود سرمایه درکشور، نظر به شرایط شدید استثمار امپریالیستی طبقه‌کارگر بسیار بالاست و اقشار مختلف سرمایه در ایران به اعتبار سودآوری بالای حاصله از کارکرد نظام امپریالیستی در ایران به آن وابسته شده‌اند... به این ترتیب وابستگی سودآوری سرمایه درایران به‌کارکرد امپریالیسم، اساس و. . . «خطوط عمده» ص ۸

بدین ترتیب این نوع از سرمایه‌داری «نظامی» است که سودآوری در آن نه تابع نیازهای «سرمایه داخلی» بل که در انطباق «نیازهای سرمایه خارجی انحصاری» است. به‌علاوه بخاطر «استثمار شدید امپریالیستی»، «سطح متوسط نرخ سود در کشور بسیار بالا» است. و همین نرخ بالای سودآوری موجب وابستگی اقشار سرمایه در ایران به کارکرد نظام امپریالیستی شده است. چیزی که بزعم سهند «اساس وابستگی» سرمایه‌داری ایران را تشکیل می‌دهد. ممکن است که برای خواننده این سطور سوالی پیش‌آید. آیا سهند در پی کشف نوع جدیدی از سرمایه‌داری است؟ آیا «نظام سرمایه‌داری وابسته» موردنظر سهند تابع مکانیسم و قانونمندی متفاوتی با سرمایه‌داری «به معنای عام کلمه» است؟ پاسخ این سئوالات مثبت است. بدیده معتقدین به تئوری «نظام سرمایه‌داری وابسته» این نظام دارای قانونمندی خاص خود است. بخش قابل توجهی از تاریخ نظرات و ایده‌های مائوئیسم ایرانی اختصاص به تلاش جهت کشف همین «قانونمندی خاص نظام سرمایه‌داری» یافته است. نیروهای موسوم به خط ۳ در سال‌های بعد از قیام ۵۷ و سهند نقش معینی در این میان بعهده داشتند. نکته اساسی این است که کلیه مباحث اقتصادی «اتحاد مبارزان کمونیست» معطوف به کشف و توضیح قانونمندی‌های سرمایه‌داری تحت سلطه به‌مثابه «یک نظام» بوده است. در جزوه «اسطوره...» با وضوح کاملی به این مسئله اشاره شده است:

«... درک شرایط اجتماعی اقتصادی و سیاسی حاکمیت رابطه سرمایه (که فرمول C - V - S بیان فشرده آنست) بر تولید اجتماعی در کشور تحت سلطه امپریالیسم، نقطه آغاز تحلیل قانونمندی حرکت سرمایه‌داری وابسته است. به این ترتیب بیش از آنکه اشکال کنکرت وابستگی توضیح داده شود می باید وابستگی پروسه تولید ارزش اضافه در بازار داخلی کشور تحت سلطه به شرایط امپریالیستی تولید در این بازار و نیز در بازار جهانی، دریافته شود.» اسطوره... ۲ ص ۳۹ _ ۴۰

قوانین «نظام وابسته»

در نوشته «نظری به تئوری مارکسیستی بحران» شاهد کامل شدن تزهای جزوه خطوط عمده هستیم. در آنجا سرمایه‌داری وابسته» براستی مبدل به یک «نظام» متمایز از سرمایه‌داری به معنای عام کلمه» می‌گردد. حال دیگر تفاسیر مشخصی از مفاهیم پایه‌ای اقتصاد وابسته بعمل می‌آید. مباحث «تئوری مارکسیستی بحران» بر یک ایده مفروض، استوار می‌شود. بنا بر این ایده، سرمایه‌داری انحصاری جهانی با صدور سرمایه به کشور تحت سلطه با استفاده از نیروی کار ارزان و نرخ استثمار بالا، سرمایه متغیر(V) را کاهش می‌دهد و ارزش اضافی (S) را افزایش داده و از این راه دست به استخراج «فوق سود امپریالیستی» می زند. ایده‌های محققین چپ دستگاه آموزشی حاکم، چون سمیرامین با تئوری امپریالیسم لنین

درهم می‌آمیزد. این تلاشی است در امتداد مکاتب اقتصادی مد روز. نتیجه آن ابداع مفاهیم من درآوردی اقتصادی تحت الفاظ شبه مارکسیستی است. مقولاتی مانند نرخ میانگین سود و سود اضافه، اجاره تفاضلی، مضامینی آشکارا مغایر با آنچه مارکس در سرمایه ارائه داده کسب می‌کنند. تفاوت میان در آمدهای دولتی و صدور سرمایه مخدوش می‌شود و ده‌ها جعل و تحریف دیگر که هر یک نیازمند یک بررسی مستقل می‌باشد.(۱)

مسئله صدور سرمایه که توسط لنین در آستانه جنگ جهانی اول یکی از مشخصات امپریالیسم نامیده شده بود مبدل به «محور اصلی و اساسی» تئوری امپریالیسم لنین می‌شود. در سایه سپری از مفاهیم مغشوش و عمیقاً غیر مارکسیستی مشخصات و قانونمندی سرمایه‌داری دلخواه مدافعین «انقلاب دمکراتیک خلق» پدیدار می‌گردد:

«... تولید فوق سود امپریالیستی از طریق صدور سرمایه، این است محور اساسی تئوری امپریالیسم لنین... سرمایه‌داری وابسته نظامی است که اولا سرمایه‌داری در آن مستقر شده است و ثانیا بازار داخلی آن در خدمت تولید مافوق سود امپریالیستی است...

تولید فوق سود امپریالیستی در یک کشور سرمایه‌داری به این معناست که شرایط لازم برای تولید فوق سود (که نیروی کار ارزان و نرخ بالای استثمار بالا ارکان اصلی آن هستند) می‌باید در هر حلقه باز تولید کل سرمایه اجتماعی از نو به‌وجود آید، باز تولید شوند. به‌عبارت دیگر بحث بر سر ارزان بودن از پیش نیروی کار در این کشورها نیست بلکه بر سر ارزان نگاهداشتن آن است و باز بر سر بالا بودن بودن نرخ استثمار نیست، بلکه بر سر بالا نگاه داشتن آن است.» نگاه کنید به:

«نظری به تئوری مارکسیستی بحران و استنتاجاتی در مورد سرمایه‌داری وابسته، ضمیمه دورنمای فلاکت و اعتلای نوین انقلاب (سهند) اتحاد مبارزان کمونیست، ص ۷۱ و ۷۵

احکام نظری بی‌پایه

بگذارید تا احکام نظری مستتر در جملات فوق را یک بار مرور کنیم.

اول ـ تولید فوق سود امپریالیستی از طریق صدور سرمایه محور اساسی تئوری امپریالیسم لنین است. چنین حکمی صحت ندارد.

نگاهی به بحث لنین در سرمایه‌داری به‌مثابه آخرین مرحله سرمایه‌داری نشان می دهد که وی سخن از «وجوه و مشخصات» می‌راند. صدور سرمایه بدیده لنین یکی از این مشخصات است. لنین از طریق تحقیقات خود وارائه نتایج آن این استنتاج را بعمل آورده بود. به‌علاوه هیچ دلیلی نیز وجود ندارد تا امروز نیز بر این باور باشیم که سمت و سوی این صدور سرمایه اکنون نیز به کشور پیرامونی یا بقول سهند، کشور تحت سلطه، باشد. بلکه عکس آن صادق است. یعنی بعداز جنگ جهانی دوم و با نقش گرهی که دوران بازسازی ویرانی‌های اروپا از طریق کمک‌های مارشال ایفا کرد(۲) و دوران پس از آن، این سرمایه‌داری متروپل بوده که عرصه صدور سرمایه بوده است. کشورهای پیرامونی نقش ثانوی ایفا کرده‌اند. بنظر نمی‌رسد که حککای امروز مایل به‌دفاع از مبانی نظری اقتصادی «مارکسیسم انقلابی» خود باشد. ساده لوحان معتقد به اسطوره «کمونیسم کارگری» می‌توانند با مراجعه به مجلات و منابع اقتصادی دم دست خود به مقایسه تفاوت حجم سرمایه صادر شده به کشورهای صنعتی با کشورهای پیرامونی بپردازند.(۳)

دوم ـ گفته شده که ارکان تولید فوق سود امپریالیستی، نیروی کار ارزان و نرخ بالای استثمار هستند. این حقیت دارد که بهای نیروی کار در کشور پیرامونی در قیاس با کشور متروپل ارزان‌تر است. اما این اساساً بدین معنا نیست که نرخ استثمار در کشور پیرامونی بالاتر از کشور متروپل است. نرخ استثمار، یعنی نسبت ارزش اضافی (S) به سرمایه متغیر (V) نسبتی است که مارکس مقیاس یگانه‌ای را برای محاسبه آن بکار می‌برد. این مقیاس در نزد مارکس زمان کار متوسط اجتماعی است. نرخ استثمار در این معنا یعنی نسبت کار اضافی به طول زمان کار لازم. با عزیمت از این نظرگاه، کاملاً روشن است که نرخ استثمار در کشورهای متروپل بالاتر از نرخ استثمار در کشور پیرامونی است. دلیل آن نیز عبارت است از سطح بارآوری بالا، تکنولوژی پیشرفته‌تر که امکان کاهش زمان کار لازم را مدام فراهم می‌سازد و بالاخره مهارت بالاتر کارگر کشور متروپل. پس یکی از ارکان مورد نظر ا.م.ک. وجود خارجی ندارد. اما رکن دیگر چه.

سوم ـ حکم دیگر: بدیده مارکس نیروی کار کالایی است همانند کالای‌های دیگر. تفاوت آن در زنده بودن و ارزش آفرین بودن این کالا است. به‌عبارت دیگر تفات میان ارزش مصرف و ارزش مبادله نیروی کار است که منشاء ارزش اضافه است. بهای این کالا اما تابع قانونمندی‌های اقتصادی و عوامل دیگر، همچون سطح مبارزه طبقاتی و... است. در دراز مدت اما همانا قوانین اقتصاد سرمایه‌داری هستند که سطح عمومی قیمت آنرا تعیین می‌نمایند. آنجا که سرمایه‌داری قادر نباشد سطح دستمزد را از طریق کاهش طول زمان کار لازم پایین آورد، به شیوه افزایش مطلق آن متوسل می‌شود. یعنی طولانی کردن زمان کار، افزایش شدت کار، سرکوب عریان‌تر و غیره. این مسئله را به‌طور عام می‌توان همچون تناقض درونی سرمایه‌داری و رو در رویی طبقات به‌مثابه نتیجه این تناقضات توضیح داد. در نزد سهند اما این واقعیت واژگونه می‌شود: «مسئله بر سر ارزان نگاه داشتن نیروی کاراست نه ارزان بودن.» این همه

تئوری سازی و مهمل بافی سهند اما تنها و تنها یک دلیل دارد. آن هم عبارت است از ابداع یک توضیح تئوریک برای دیکتاتوری. سهند می‌خواهد در تئوری بحران خود یکی از تزهای جزوه خطوط عمده را جا بیاندازد:

«... دیکتاتوری شرایط عام تشدید استثمار را برای همه اقشار سرمایه فراهم می سازد...» خطوط عمده ص ۱۰

و البته این تز متعلق به دوران هواداری سهند از مجاهدین مارکسیست است. به همراه بیانیه بخش مارکسیست ـ لنینیست سازمان مجاهدین و جهت اثبات انطباق مواضع سهند با آن جریان منتشر شد.

نوعی از انقلاب

و این همه، در دنیای واقعی، در جدال بین کارگران و سرمایه داران، حامل پیام روشنی بود. اینکه مصائب و مشقات کارگران نه سرمایه داری، نه سازمان اجتماعی کار نظم موجود، بل که محصول نحوه اعمال حاکمیت طبقه حاکم، یعنی دیکتاتوری است. اینکه هنوز نوبت و مرحله هدف قرار دادن تولید و استثمار سرمایه داری فرا نرسیده است. مرحله دمکراتیک است. انقلاب دمکراتیک و ضد امپریالیستی باید به انجام برسد، حتی اگر سیستم حاکم، سرمایه داری است و نیروی اصلی انقلاب طبقه کارگر باشد. در تئوری «نظام سرمایه داری وابسته» اتحاد مبارزان کمونیست، نه تنها اجزاء مفاهیم اولیه مارکسیستی تحریف شده اند، نه تنها بر قانونمندی های سرمایه داری در حال زوال سایه افکنده شده، بلکه و فراتر از آن، مقولاتی همانند انقلاب و سوسیالیسم از مضامین واقعی خود تهی گشته اند. و این همه بدین خاطر است که سهند، به حکم مکان طبقاتی خود، در مقابل یک انقلاب و حرکت کمونیستی ـ کارگری قرار داشته است. پروبلماتیک دیکتاتوری در پی دمکراتیزه کردن شرایط استثمار طبقه کارگر است. در پی ساختن یک سرمایه داری دولتی با چهره انسانی تر، قابل قبول تر و قابل تحمل تر است. نفی سلطه امپریالیسم و حتی «نابودی کامل آن» از طریق برقراری دمکراسی است. مسئله گرهی در اینجا وابستگی و دمکراسی در چارچوب سرمایه داری است. از آنجا که در دستگاه فکری سهند، سودآوری بالا، حلقه اصلی سرمایه داری وابسته و سلطه امپریالیسم است. از آنجا که دیکتاتوری نیز بر سودآوری بالای سرمایه استوار است، لاجرم با برقراری دمکراسی پایه های این سودآوری بالا نیز محو می گردد. به علاوه دمکراسی مورد نظر سهند «پایه های سودآوری امپریالیسم» را هم تضعیف می کند. در هر حال «نظام سرمایه داری وابسته» مورد نظر سهند چنین سرشتی دارد:

«... حذف ایران از حلقه جهانی استثمار سرمایه داری انحصاری اساس سودآوری نظام جهانی امپریالیستی را تضعیف کرده و با دامن زدن به بحران جهانی سرمایه داری به تزلزل پایه های مادی نفوذ ایدئولوژیک ـ سیاسی بورژوازی کشورهای متروپل در طبقه کارگر این کشور کمک می کند.» «خطوط عمده» ص ۱۵.

متون نظری سهند در دوره اول فعالیت «اتحاد مبارزان کمونیست» تماماً معطوف به تئوریزه کردن مواضع یاد شده گشت. از لحاظ متدیک تا همین جا نیز می توان بر یک نکته انگشت نهاد. اینکه در نزد سهند *مقوله وابستگی نه صفت یا ویژگی جنبی* سیستم سرمایه داری پیرامونی، بلکه جوهر و خصلت اصلی آنرا می سازد. به بیان روشن تر سهند اعتقاد به نوعی از سرمایه داری تحت عنوان «نظام سرمایه داری وابسته» دارد که دارای قانونمندی ها و کارکرد خود است. با انتشار جزوات «اسطوره بورژوازی ملی و مترقی» تئوری نظام سرمایه داری وابسته سهند چهره به مراتب روشن تری یافت. همانطور که بدرستی نیز در پیشگفتار آن آمده بود، این جزوات:

«... مقدمه ای است بر سلسله مقالاتی که سهند از این پس به صورت مستمر و به منظور بسط مواضع تزهای مطرح شده در جزوه «انقلاب ایران و نقش پرولتاریا» منتشر خواهد کرد. «اسطوره بورژوازی ملی و مترقی» ص ۴

جزوات «اسطوره...» و سلسله مباحث بعدی سهند را می توان به مثابه توضیح و تبیین قوانین «نظام سرمایه داری وابسته» و مرحله انقلاب دمکراتیک تلقی کرد. یا بقول سهند «بسط مواضع تزهای مطرح شده در جزوه «خطوط عمده». استدلالات تئوریک جزوات «اسطوره بورژوازی ملی و مترقی» در توضیح «قانونمندی های نظام سرمایه داری وابسته» و علل دیکتاتوری در ایران ریشه در جنبش ضد سرمایه داری کارگران نداشت. ریشه تاریخی پروبلماتیک اصلی تئوری های سهند را باید درجای دیگری جستجو کرد. در اعتقاد به نوعی از انقلاب دمکراتیک در میان انواع انقلابات دمکراتیک چپ ها، نوع مائوئیستی آن.

بگذارید تا مجددا به مقوله طرح شده در بخش قبلی این بحث بازگردیم. یعنی جایگاه و زمینه تاریخی تئوری ها و جریان های فکری. این بار اما با نمونه تاریخی مشخصی روبرو هستیم. ببینیم که پروبلماتیک اصلی مباحث جزوات «اسطوره بورژوازی ملی و مترقی» و نوشته های بعدی آن، چه مکان تاریخی در سیر نظری چپ ایران احراز کرده است. مخاطبین این پلمیک نظری چه کسانی هستند و بالاخره مضمون آن چیست.

جایگاه تاریخی نظرات «اتحاد مبارزان کمونیست»

«سهند» دیروز و «حککا» ی امروز حق دارد که خود را «زاده انقلاب» بداند. همانطور که دیگر نیروهای چپ همزاد آن چنین می کنند. این اما تنها یک اشاره تقویمی به تولد نامیمون گروه سیاسی نیست. دراین سخن معانی بسیاری نهفته است. نگرشی

ناسیونالیستی و بورژوایی به مقوله انقلاب، تبیینی ضدانقلابی از صف بندی طبقات و اهداف طبقه کارگر در آن و جا زدن معجونی از استالینیسم و مائوئیسم بنام «مارکسیسم انقلابی» از جمله مفاهیم مستتر در این ادعاهای دائما در تکرار حککا است. در عین حال سهند با این ادعا می‌کوشد تا بر جایگاه تاریخی خود و تفکراتش سرپوش نهد. بستر واقعی تولد خود را کتمان سازد.

اگر کسی ناگزیر گردد تا به دلایلی زادگاه و هویت والدین خود را انکار نماید، تنها عرف و قوانین جامعه بورژوا را شکسته است. اما چنانچه این فرد دست به افسانه پردازی در باره خلق نوزادان «بی پدر و مادر» بزند، آنگاه باید علت پیدایش این افسانه‌ها و چگونگی رواج آنرا آشکار ساخت. حکایت «کمونیسم کارگری» این گروه نیز بدین گونه است.

«مارکسیسم انقلابی» شاید در عرف شرقی «نوزاد نامشروعی» نام گیرد که حاصل امتزاج مائوئیسم و استالینیسم بود. نوزاد اما بزودی متواری شده و در بلوغ خود، فریاد برآورد که پدیده‌ای متفاوت و نو در دنیای ایده‌ها و نظرات است. موجودی که خاستگاه، اسلاف، و مکان تاریخی قابل روئیتی ندارد.

در این صورت دیگر گریزی نیست. باید عکس والدین او را در پیش چمانش گذاشت. باید تصویر دوران کودکی‌اش را جلو آورد. باید شناسنامه سیاسی او را قرائت کرد. «مارکسیسم انقلابی» و «کمونیسم کارگری» ناگزیر به تاریخ نویسی استالینی شده است. افسانه پردازی می‌کند. در این صورت، گریزی نیست. باید از نظرگاهی تاریخی «کمونیسم کارگری» را توضیح داد.

حتی اگر افسانه‌ای از فرط تکرار رواج یافت، باز هم باید تاریخ واقعی آنرا بازگو کرد. آخر افسانه‌ها و اسطوره‌ها نیز تاریخی دارند. «اسطوره بورژوازی ملی و مترقی» که امروز از اسناد افسانه «مارکسیسم انقلابی» گشته مصداق همین قاعده عمومی است.

سهند در زهدان مائوئیسم

مخاطبین سهند در جزوات «اسطوره...»، محافل وگروه هایی بودند که بعدها تحت عنوان «خط۳» شهرت یافتند. می‌شد در میان این طیف دو قطب مشخص را از یکدیگر تمیز داد. دسته اول را نیروهایی تشکیل می‌دادند که دارای مواضع و جهان بینی نسبتا منسجمی بودند. نیروهایی چون «سازمان انقلابی حزب توده ایران» (حزب رنجبران بعدی)، «سازمان توفان» و «اتحادیه کمونیست های ایران». نطفه‌های اولیه این قطب درهنگام اختلاف و جدال میان دول چین و شوروی سابق در اوایل دهه شصت میلادی بسته شد. این دسته معرف مشی رسمی مائوئیسم در ایران بودند. اینها پس از سفر نیکسون به چین در ۱۹۷۲ و به‌ویژه بعد از مرگ مائوتسه دون دچار افتراق نظر شدند. سازمان انقلابی حزب توده ایران همچون زائده سیاست خارجی چین ابراز وجود می‌کرد. در حالیکه سازمان توفان روی به سوی دولت آلبانی و انورخوجه آورده و سوسیالیسم مورد نظرش را در نزد آن جناح از سرمایه‌داری دولتی یافته بود. سازمان‌های مائوئیستی ایران پایه‌های نظری نسبتا یکسانی داشتند. بدیده اینان ایران جامعه‌ای «نیمه مستعمره ـ نیمه فئودال» بود. پیرو نظرات مائو در باره «مرحله انقلاب دمکراتیک خلق»، این گروه‌ها اعتقاد به انقلاب دمکراتیک خلق در ایران داشتند. «انقلابی» که نیروهای محرکه آن گویا متشکل از «دهقانان، کارگران، خرده بورژوازی شهری و بورژوازی ملی» بود.

پس از اصلاحات ارضی دهه‌چهل وتسلط کامل صورتبندی سرمایه‌داری بر جامعه ایران، برخی نیروهای این طیف عبارت «نظام سرمایه‌داری وابسته» را جانشین نظام نیمه فئودال نیمه مستعمره کردند. مهمترین عنصر فکری در متدولوژی مائوئیست‌ها این بود که می‌خواستند تا سیستم اقتصادی ایران را به‌مثابه یک نظام معین و مستقل از قانونمندی‌های سرمایه‌داری به طورعام توضیح دهند. «نظام سرمایه‌داری وابسته ایران» در نزد مدافعان این تز دارای قانونمندی‌ها و وجوه خود بود. ایران سرمایه‌داری به معنی «خاص کلمه» بود. و لذا لازم می‌آمد تا اینان تاکتیک‌های خاص متناسب با آن جامعه را اتخاذ نمایند. تاکتیک‌هایی که مبانی آن را لاجرم باید در اندیشه‌های مائو یافت. رشد و بلوغ این تئوری مراحل متنوعی را پشت سر نهاده است. خاستگاه آن مائوئیسم کهن ایرانی بود. اما دیگران هم هریک سهمی داشتند.

سهم فدایی

گام بعد در تکوین مقوله «نظام سرمایه‌داری وابسته» از آن جنبش فدایی است. بیژن جزنی، یکی از شخصیت‌های برجسته فدائیسم در ایران، مانند دیگر فعالین جنبش دانشجویی منتقد جبهه ملی ایران ارزیابی چندان مثبتی از مشی نیروهای سنتی استالینیم(حزب توده) منشعبین آن همچون سازمان انقلابی حزب توده نداشتند(۴). تلاش او در عرصه نظری نیز معطوف به پرورش تئوری مستقلی در باره «سرمایه‌داری وابسته ایران» و تبیینی جدید از تاریخ چپ ایران بود. او کوشید تا نحوه عملکرد این «نظام» و اشکال وابستگی آنرا توضیح دهد. مباحث جزنی تاثیر شگرفی در جنبش ناسیونال چپ ایرانی بجای نهاد. در مواضع و جناح بندی‌های درونی سچفخا می‌توان اجزاء نظری مائوئیستی و استالینی را باز یافت. مبارزه چریکی ضد امپریالیستی، خلق گرایی و اصالت عمل مائوئیستی،توانسته بود یک شکل‌بندی گفتاری درتقابل با حزب توده شکل دهد.ازلحاظ نظری مسئله وابستگی در مرکز مباحثات فدایی قرار داشت.این شکل بندی گفتاری گرچه به ادبیات امریکای لاتین

تکیه داشت، اما عنصر اصلی تفکراتش عبارت بود از استقلال ملی. هم گروه جزنی ـ ظریفی و هم گروه احمدزاده ـ پویان که در سال ۱۳۵۰ سازمان چریک‌های فدایی خلق را بنیان گذاشتند از سابقه سازمان‌های دانشجویی جبهه ملی ایران بودند. مسعود احمدزاده و امیر پرویز پویان در گروه خود هنوز افکار مصدقی و مذهبی داشتند. (نگاه کنید به نشریه ۱۹ بهمن تئوریک ص ۴تا ۱۲). از همین رو ایده استقلال ملی یکی از اجزاء تاریخی عناصر فکری فدایی بوده است. بیژن جزنی نوشت که: «... خصلت وابستگی که از این سیستم جدایی ناپذیر است، بازگو کننده استثمار خارجی و سلطه امپریالیسم درجامعه است.»

بیژن جزنی، جمعبندی مبارزات سی ساله اخیر در ایران، ص ۹۱

از همین رو این نوع از کمونیسم وظیفه روشنی در مقابل خود قرارمی داد: «کمونیست‌ها که نمایندگان ایدئولوژی پیشرو طبقه کارگرند، نخست علیه ستم ملی و برای رهایی ملت‌ها از یوغ استثمار شعار خواهند داد، جنبش رهایی بخش ملی را رهبری خواهند کرد...» حمید مومنی، شورش نه قدم‌های سنجیده در راه انقلاب، ص ۱۴۴

علی اکبر صفایی فراهانی نیز در کتاب خود «آنچه یک انقلابی باید بداند» این ایده را با «سربلندی فراخور یک فدایی خلق» بانگ می‌زد: «... ماقصد داریم شخصیت ملی خود را همراه با تکنولوژی غرب به‌دست آورده و با قرارگرفتن در صف اول پیشرفت و ترقی به فرهنگ جهان کمک کنیم.»

علی اکبر صفایی فراهانی، آنچه یک انقلابی باید بداند، ص ۱۱.

اگر ملی‌گرایی فدایی را صرفا متاثر از گذشته آنان بدانیم به خطا رفته‌ایم. ایدئولوژی فدایی یک جز از جریان فکری ریشه دارتری بود. هم جنبش فیدل کاسترو، هم ساندنیست‌ها در نیکاراگوئه وهم توپوماروها در اروگوئه خصلت قوی ناسیونالیستی داشته‌اند. مبدل شدن این جریان‌ها به یک جنبش تا حدودی نیز تابع کشمکش بلوک غرب و شرق در جنگ سرد و کارایی این جنبش‌ها در جدال‌های منطقه‌ای بوده است.سر انجام اما افق چپ ناسیونالیست همراه با دیوار برلین فرو ریخت.

مائوئیسم جدید به‌سوی «لنینیسم»

مرحله سوم بسط و تکامل مقوله سرمایه‌داری وابسته با انشعاب یا در حقیقت کودتای استالینی تقی شهرام در سازمان مجاهدین در سال ۵۳ آغاز گشت.

طیفی از محافل و گروه‌های کوچک که به‌دور مجاهدین مارکسیست حلقه زده بودند تلاش همبسته‌ای را در عرصه نظری جهت سر و سامان دادن به «ایدئولوژی مارکسیستی ـ لنینیستی» آغاز کرده بودند. اما واقعیت این است که نظریات فدایی کماکان از انسجام بیشتری برخوردار بود. سازمان‌های طیف خط ۳ در بعد از قیام کماکان مشغول حل پروبلماتیک دیکتاتوری و وابستگی بودند. سازمان‌هایی که با «سوسیال امپریالیسم» قلمداد کردن شوروی سابق اشتراک نظر داشتند. مقوله سوسیال امپریالیسم نفی شوروی سابق از زاویه مائوئیستی بود. این طیف جدید اما نمی‌خواست دستگاه فکری مائوئیسم سنتی را یکجا بپذیرد. تئوری نظام وابسته کماکان بر مفاهیمی چون تضاد خلق با امپریالیسم، تضاد عمده و غیرعمده و... استوار بود. مسئله دیکتاتوری با مقولاتی چون بورژوازی کمپرادور، انحصار طلبی جناح وابسته، و غیره توضیح داده می‌شد. چپ جدید طیف مائوئیست‌ها اما کماکان تحت انقیاد قطب سنتی آن بود. به همان سان که فدایی تحت سیطره نظرات حزب توده قرار داشت. تلاش‌های دیگر گروه‌های جدید، وضع را از آنچه که بود، بدتر می‌کرد. ظهور راه‌کارگر و کوشش آن برای توضیح «سرمایه‌داری وابسته» درجزوات «فاشیسم کابوس یا واقعیت» حکایت از استنتاج‌های نظری این جریان از مطالعه شتابزده منابع حزب توده می‌کرد. راه‌کارگر یکی از موئلفه‌های سرمایه‌داری وابسته را تقدم وابستگی به سرمایه‌داری بودن آن می‌دانست. یعنی علت وابستگی را سلطه استعماری غرب و تداوم آن در هنگام صنعتی شدن می‌دانست. *این تفکرات برای کسانی که اهل مطالعه روزنامه بودند* و چه بسا کتبی هم از مکاتب نظریه‌های وابستگی خوانده بودند جذابیتی نداشت. بر بستر این بحران نظری بود که جزوه خطوط عمده سهند و سپس جزوات اسطوره بورژوازی ملی، گوش‌های شنوایی در میان مائوئیست‌های جدید طیف خط ۳ پیدا کرد. اینان علیرغم برش خود از تئوری نیمه مستعمره ـ نیمه فئودال هنوز موضع محکمی در برابر بورژوازی ملی بنی‌صدریست‌های دوره بعد نداشتند. مخاطبین جزوات مزبور نیز همین طیف جدید بودند.

«به این ترتیب هر دو نظریه فوق، یعنی چه آن‌ها که به‌وجود نظام نیمه فئودال ـ نیمه مستعمره قائل هستند و چه آن‌ها که نظام تولیدی حاکم در ایران را سرمایه‌داری وابسته می‌دانند، لیکن از آن درکی غیر مارکسیستی و غیر لنینی دارند، در عمل از نظر ارزیابی نقش قشر معینی از بورژوازی ایران در انقلاب حاضر، که هر دو آنرا بورژوازی ملی می‌خوانند به توافق می‌رسند، و لاجرم سیاست‌ها و تاکتیک‌های مشابهی در قبال آن اتخاذ می‌کنند. ما در این سلسله جزوات گرایش اول، یعنی کسانی که منکر حاکمیت نظام سرمایه‌داری بر تولید اجتماعی در ایران هستند را مخاطب قرار نمی‌دهیم. مباحثات ما در این جزوات عمدتاً بر محور افشای التقاط تئوریک بخش دوم، که لااقل از نظر صوری به ما نزدیک‌ترند می‌گردد. اسطوره.. ص ۲۱.

سهند آغاز به توضیح «قانونمندی‌های نظام سرمایه‌داری وابسته» نمود. استدلالات جزوات اسطوره بورژوازی ملی کوششی بود به منظور تبیین دیکتاتوری و انقلاب دمکراتیک در ایران. به منظور رفع التقاط تئوریک بخشی از مائوئیست‌ها. به منظور رفع بحران دستگاه فکری که مانع دست‌یابی محافل معترض به مواضع انقلابی بود.

نکته جدید در مباحث سهند این بود که جان تازه‌ای به پروبلماتیک قدیمی چپ می‌بخشید. نظام سرمایه‌داری وابسته و انقلاب دمکراتیک، این بار نه با اتکا به مفاهیم خلق و امپریالیسم، تضاد عمده و غیر عمده، بلکه طور دیگری تشریح می‌شد. وابستگی و نفی سلطه امپریالیسم در حال «پرولتریزه» شدن بود. همان دستگاه فکری مائوئیستی با حفظ ساختار مفاهیم بنیادی خود، مثل سرمایه‌داری وابسته، انقلاب دمکراتیک، نفی سلطه امپریالیسم و... این بار به سراغ کارگران آمده بود. مفاهیم ارزش و ارزش اضافه و استثمار و تولید، گرانی‌گاه تئوری جدید وابستگی بودند.

«... بنابراین اگر می‌خواهیم از وابستگی سخن بگوئیم، می‌باید این وابستگی را مشخصاً بر اساس وابستگی رابطه سرمایه (یعنی تقابل کار مزدوری و سرمایه ـ یعنی رابطه استثمار و تولید و ارزش اضافه به امپریالیسم توضیح دهیم. به‌عبارت دیگر در وهله اول این نکته باید توضیح داده شود که چگونه تولید ارزش اضافه در ایران به امپریالیسم وابسته است. وپس از درک آن ازخود بپرسیم که چگونه این وابستگی ماهیت سرمایه، اشکال کنکرت انتقادی پیرامون ما را توضیح میدهد.» اسطوره... ص ۲۳، این جملات در شماره دوم ص ۲۱ این جزوه نیز تکرارشده است.

بدین ترتیب، سهند یک گام مهم در عرصه نظری برمی‌دارد. با این گام موضوع اصلی پلمیک خط ۳، یعنی مقوله وابستگی و انقلاب دمکراتیک بجای دیگری منتقل می‌شود. یک انتقال از ترمینولوژی مائوئیستی به سوی ادبیات مارکسیست ـ لنینیستی برداشته می‌شود. نظام سرمایه‌داری وابسته قرار است تا در این مرحله نه با مباحث تضاد عمده وغیر عمده مائو و مقوله خلق و امپریالیسم، بلکه با تکیه بر تئوری امپریالیسم لنین توضیح داده شود. تئوری امپریالیسم لنین و نظریات نوظهور وابستگی، چون سمیرامین ادغام می‌شود تا دستگاه فکری سابق پرولتریزه شود. مبانی نظری جریانی که اکنون «مارکسیسم انقلابی» جا زده می‌شود، در زهدان مائوئیسم نطفه می‌بندد. «مارکسیسم انقلابی» درتکامل دستگاه فکری مائوئیستی متولد می‌شود. به‌سوی یک جریان فکری استالینی سوق می‌یابد. این است جایگاه تاریخی مبانی نظری اقتصادی «اتحاد مبارزان کمونیست».

مقوله «سرمایه‌داری وابسته» سلطه امپریالیسم، استثمار خارجی را اماج خود می‌کند. این مقوله همزاد «انقلاب دمکراتیک» است. یکی از مبانی فکری جنبش ضدامپریالیستی است. آنگاه که سخن از کارگر است، نه رهایی او از یوغ سرمایه، بل خروج این طبقه از زیر سلطه امپریالیسم مطرح است. کارخانه در نزد مدافعان نظریات استالینی و مائوئیستی، بواقع یکی از لانه‌های امپریالیسم، یکی از حلقه‌های اصلی وابستگی است. این جریان فکری اگرچه «محرومان و زحمتکشان را به مبارزه با ستمگران» فرا می‌خواند، اما در اصل از سیستم بردگی مزدی دفاع می‌کند. مبارزه کشوری را جانشین مبارزه طبقاتی می‌گرداند. جدال‌ها و کشمکش جناح‌های درونی سرمایه را مرکز ثقل سیاست‌های خود قرار می‌دهد. و بدین سان به گیج سازی کارگران و محافل مبارز روشنفکر دست می‌یازد.

همین تفکرات بود که مانع پیشروی مبارزات ضدسرمایه‌داری جنبش انقلابی ۵۷ شد. کارگران را به تمکین رهبری ضدامپریالیستی فراخواند. همین تفکرات بود که از جنگ ارتجاعی دو دولت ایران و عراق دفاع کرد. همین تفکرات بود که به منجلاب اتحاد و همکاری آشکار با محافل امپریالیستی و دول منطقه انجامید. امروز نیز همین تفکرات است که لباس دفاع از جامعه مدنی برتن کرده است.

ادامه دارد:

ـ تقابل پراتیک سیاسی اتحاد مبارزان کمونیست با جنبش کارگری

ـ حزب و برنامه به‌روایت استالینی در جنبش ناسیونالیستی کردستان

توضیحات

۱ـ در باره این قسمت از بحث یادآوری چند نکته ضروری است. اول اینکه مفاهیم اقتصادی در نزد مارکس، مفاهیمی مجرد و انتزاعی جهت توضیح قانونمندی‌های عینی مناسبات اقتصادی هستند. نه نرخ استثمار و نه ارزش اضافه وجود قابل رویتی ندارند. آنچه ما می‌بینیم سود و قیمت و بهای کار یعنی دستمزد است. دوم آنکه برای این مفاهیم انتزاعی باید از واقعیت مجسم، از محیط و جنبه خاصی از واقعیت به سطح عام تر حرکت کرد. کار اجتماعاً لازم در نزد مارکس محدود به یک یا دو کشور سرمایه‌داری نیست. اجتماع در اینجا کل جامعه سرمایه‌داری به‌مثابه یک سیستم است. هر یک از مفاهیم اقتصادی مورد بحث این نوشته خود موضوع یک بحث مفصل است. اما بحث حول این مقولات قبلاً نیز در میان برخی از محافل و نیروهای چپ نیز صورت گرفته است.

«جریان انقلاب سوسیالیستی» درسال‌های پس از اختناق حول نظرات اقتصادی سهند جزوه‌ای منتشر ساخت. سازمان وحدت کمونیستی نیز در نشریات اندیشه رهایی حول نظرات حزب کمونیست ایران و دیدگاه اقتصادی آن مباحثی ارائه داد. نظریات ارائه شده این نیروها و محافل درباره مباحث مائوئیستی «اتحاد مبارزان کمونیست» در عرصه اقتصادی از نقطه نظر آکادمیستی غالباً دارای مبانی درستی بودند. از لحاظ سیاسی و استنتاجات عملی اما این مباحثات کماکان در چارچوب سیستم فکری چپ ایران صورت می‌گرفت. وحدت کمونیستی که از لحاظ سنن سیاسی و متد کار نظری تا حدود زیادی از سنن حاکم بر چپ ایران فاصله گرفته بود، استراتژی خود را بر شکستن اتحاد کومله و سهند قرار داده بود و غالبا «رفقای کومله» را از «امک» جدا می‌کرد. از «جریان اصیل و مبارز جنبش ملی یعنی کومله» دفاع آتشین کرده و جهت گیری راست داشت.

جریان انقلاب سوسیالیستی اما جهت‌گیری چپ داشت و همین امر این جریان را بدانجا سوق داد تابدرستی نیز مبانی اولیه حرکت خود را با اعلام اینکه جنبش کمونیستی در ایران وجود نداشته نفی کند. جزوات نقد محافلی چون «کارگران آگاه» و «کارگران مبارز» که به‌صورت دستنویس در میان محافل در بین سالهای ۶۳ تا ۶۷ پخش گردید نیز پژواکی نداشتند و نتوانستند با دست یابی به چشم‌اندازی انترناسیونالیستی حرکت خود را تداوم دهند. با این وجود جا دارد تا در اینجا یادآور شوم که دراین قسمت از بحث از منابع کلیه جریانات یاد شده سود جسته‌ام.

۲ ـ جورج مارشال. وزیر امورخارجه امریکا در سال‌های بعد از جنگ جهانی دوم. او اولین مرحله از اقدامات اقتصادی امریکا جهت سرمایه‌گذاری آتی در بازسای ویرانی‌های اروپای پس از جنگ را تنظیم کرد. کمک‌های مارشال، در میان ۱۶ کشور اروپایی، به جز کشورهای تحت نفوذ شوروی سابق تقسیم شد. کشورهای پیرامونی که در آستانه جهانی شدن بحران سرمایه‌داری (جنگ جهانی اول) مراکز اصلی سرمایه‌گذاری متروپل بودند، خود بتدریج و با عمق یابی بحران مبدل به کانون‌های بحران و بی ثباتی شدند. از سوی دیگر صدور سرمایه جهت خود را به‌سوی کشورهای صنعتی متمرکز کرد.

۳ ـ قطعاً اگر نقطه عزیمت ما یک پلمیک سیاسی با این جریان بود، به منظور رفع «اشتباهات و اغناء اینان به آمار و ارقام نیز مراجعه می‌کردیم. هدف ما اما افشا ماهیت ضد انقلابی نظریات این جریان است. زمانی وحدت کمونیستی به منظور سر عقل آوردن «رفقای کومله‌ای خود» با ارائه آمار و ارقام بی‌پایه بودن ادعای تئوری ساز حکا را بر ملا کرد. ایرادات آکادمیستی وحدت کمونیستی اما شانس چندانی در مقابل آژیتاسیون هیستریک «استالینیسم تازه نفس» نیافت.

۴ـ بیژن جزنی در کتاب خود «تاریخ سی ساله ایران، بخش دوم» چگونگی تشکل یابی مائوئیست‌ها را چنین توضیح می‌دهد:

«... با علنی شدن اختلاف‌های چین و شوروی کشاورز سفری به چین کرد و در اروپای غربی با همکاری مهدی خانبابا تهرانی، کوروش لاشائی و محسن رضوانی و بیژن حکمت سازمان انقلابی را پایه گذارد. سپس پرویز نیکخواه از حزب توده جدا شده و نقطه نظرات چین را پذیرفت... پس از آنکه قاسمی، فروتن و سخائی از حزب توده جدا شدند، مذاکراتی را با سازمان انقلابی آغاز کردند... اینان نتوانستند با سازمان انقلابی وحدت کنند و برسر ارزیابی از حزب توده اختلاف داشتند. این عده سازمان مارکسیست لنینیستی طوفان را به وجود آوردند و نشریه‌ای بنام طوفان را منتشر ساختند... تاسال ۱۳۴۴ نقطه نظرهای سازمان انقلابی مخلوطی از نظریات حزب کمونیست چین و نظرات کاسترو بود. بعدها به کوبا سفر کردند و مشی چین را پذیرفتند. با رسمیت یافتن مشی چین، عناصر کاستروئیست تغییر نظر دادند، از این پس ایدئولوژی رسمی سازمان مارکسیسم ـ لنینیسم و مائوتسه دون اندیشه بود. بدین سان اختلاف نظر بین سازمان انقلابی و سازمان طوفان از لحاظ جهانی مرتفع شده بود.» نگاه کنید به: بیژن جزنی، «طرح جامعه شناسی و مبانی استراتژی جنبش خلق ایران»، بخش دوم، تاریخ سی ساله ایران، انتشار ۱۳۵۷، صفحات ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۰

چین به کجا می‌رود؟

به نقل از نشریه چشم اندازهای انقلابی شماره ۱۵ ارگان سازمان کارگران کمونیست

مترجم سعید ـ س

قسمت اول

ده سال از کشتار کارگران و دانشجویان در "میدان تیه نان من" بی جینگ که سرود انترناسیونال سر داده بودند، می گذرد. بیست سال از شروع "پروسه رفرم" سپری می گردد و پنجاه سال از استقرار جمهوری خلق. چپ کمونیست از همان زمان پیروزی مائو در اول اکتبر ۱۹۴۹، بر این باور بوده است که انقلاب چین هرگز سوسیالیستی نبوده، بلکه تنها شکل جدیدی از سرمایه داری دولتی است. اما این توهم که مائوئیسم همان سوسیالیسم است برای بسیاری از چینی ها همچنان پابرجاست. حال آنکه چین نمونه دیگری از حمله استالینیستی ـ مائوئیستی به امید و آرمان های طبقه کارگر چین و جهان است.

حزب کمونیست چین از همان آغاز پیدایش خود در سالهای ۱۹۲۰، متشکل از جناح های مختلفی بود. تاریخ سیاسی چین در هفتاد و اندی سال اخیر داستان غلبه جناح مائو بر جناح های رقیب و... پا به پای آن رنج و مشقت طبقه کارگر بوده است. درجریان انقلاب، که با براندازی خاندان "منچو" در سال ۱۹۱۱ شروع شد، طبقه کارگر ـ خصوصاً در شانگهای و کانتون ـ نقش بسیار مهم و برجسته ای ایفا نمود. حزب کمونیست طبق دستور کمینترن، جبهه متحدی (که در واقع یک جبهه خلقی بود) با کمین تانگ بورژوا برهبری سون یاتسن تشکیل داد. رهبری کمین تانگ بعد از مرگ سون یاتسن در سال ۱۹۲۵ به دست بورژوازی هار، چیان کایشک افتاد که به تهیه مقدمات حمله ای همه جانبه علیه طبقه کارگر پرداخت. رهبران کمونیست چین متوجه بودند اما با وفاداری به خط مشی کمینترن، از تسلیح کارگران و آماده ساختن آنان برای مقابله با کمین تانگ، خوداری ورزیدند. در نتیجه پرولتاریای شهری و سازمان یافته شانگهای (۱) توسط نوکران چیان کایشک قتل عام شدند. از دیدگاه کمونیست بین الملل این خیانت نقطه پایانی بر تمام کوشش های سازشکارانه با قوای ارتجاعی بود که سابقه اش به سال ۱۹۲۱ برمی گشت ـ خیانتی دوجانبه از سوی کمینترن استالینیست و جناح مائو. (۲) این شکستی مطلق برای طبقه کارگر و یادآور شکست کارگران اروپا پس از جنگ جهانی اول، و یک پیروزی برای بورژوازی نوین حزب مائوئیست و متحدان طبقاتیش بود، "پیشرفتی" که هزینه آنرا مارکسیسم انقلابی پرداخت کرده بود. این دست مائو و همپالگی هایش را برای به اجرا درآوردن سیاست هایی که محور "دمکراسی نوین سال ۱۹۴۹" شد، باز گذاشت: بنیاد یک کشور سرمایه داری دولتی بر مبنای آشفتگی طبقاتی "بلوک پنج طبقه". از سال ۱۹۴۹ به بعد این طبقه کارگر چین بود که پیوسته بعنوان قربانی به درگاه سرمایه داری دولتی ـ استالینیسم زده ـ نوع چینی تقدیم شد. (پروژه) "جهش عظیم به پیش" در سال های ۱۹۵۰ و "انقلاب فرهنگی" سال های پایانی دهه ۱۹۶۰ از نمونه های بارز قربانی شدن طبقه کارگر در راه اهداف ایدئولوژیکی بورژوازی چین است. میلیون ها نفر به خاطر حماقت متکبرانه این برنامه ها ـ که نه سوسیالیستی، بلکه گواه دیکتاتوری استالینیستی است ـ جان خود را از دست دادند.

حال ما می پرسیم چین به کجا میرود؟

خیلی ها درکشورهای عمده سرمایه داری، امید داشتند که گشایش چین و ترک انزوای نسبی اش از سایر اقتصادهای سرمایه داری جهان، جان تازه ای به نظام بحران زده سرمایه داری ببخشد. بورژوازی چین خواهان آن است تا تبدیل به ابرقدرت اقتصادی آینده شود. اما آرزوهای خیالبافانه، انتظار صبورانه تغییر تدریجی و اعجاب رویایی اقتصاددانان و ناظران، هیچ کدام نمی تواند منکر واقعیت غیر قابل انکار شود. یک اقتصاد سرمایه داری دولتی برنامه ریزی شده با شدت و ضعف درجه انزوایش از بازارجهانی، همچنان نظام سرمایه دای است. از آنجا که نظام سرمایه داری در جریان طولانی ترین بحران تاریخ خود است، چین با جهشی عظیم فقط از چاله به چاه افتاده است. دنگ شیائوپینگ گفت که ـ ثروتمند بودن باشکوه است ـ ولی در مورد چین فراموش کرد اضافه کند که ـ فقیر بودن محتمل تر است.

پروسه رفرم

در شماره ۷۵ "صدای کارگر" و در شماره ۶ "چشم اندازهای انقلابی" ما رئوس پروسه ای را که دنگ شیائوپینگ در اواخر دهه ۱۹۷۰ آغاز کرد، بررسی نمودیم. گرچه سردار بزرگ خود در قید حیات نیست، ولی "جاده سرمایه داری" او همچنان دنبال می شود. ما در شماره ۷۵ "صدای کارگر" به آنچه آنزمان "بازار سوسیالیستی" نامیده می شد، پرداختیم. حال زمان آن است که موضوع را دنبال کنیم و دو دهه اخیر را در جایگاه شایسته اش قرار دهیم. رهبری چین، چنانکه قبلا اشاره شد، در تمام طول تاریخ اش گرفتار رقابت های جناحی و دسته بندی های منطقه ای بوده است. در شماره ۷۵ "صدای کارگر" ما در مورد چن یان ـ این استالینیست و رفرمیست مردد ـ که همراه وانگ زن از صحنه اصلی ناپدید شده، صحبت کردیم. هویائوینگ این سردمدار رفرمیست ها و عزیز جنبش دانشجویی مدت هاست که از مرگش می گذرد و زائوزیانگ نیز دیگر نقش مهمی ندارد (گرچه از میان طرفداران نوسازی، زورانجی هنوز نخست وزیر است).

از میان دو جناح، لی پنگ که زمانی نخست وزیر بود از کار برکنار شده است. زیانگ زمین ـ جانشین برگزیده دنگ شیائوپینگ ـ که نقشی شبیه او برای خودش انتخاب کرده، در رأس باقی مانده و

مواظب موازنه قوای جناح‌های مختلف حزب است. استالینیست‌های قدیمی دامنه نفوذشان به چند وزارتخانه محدود شده و در مجموع از صحنه خارج‌اند. دولت فعلی متشکل از موازنه‌ای میان طرفداران نوسازی و "سوسیالیست‌های بوروکرات" است. ناگفته نماند که، البته حرارت طرفداران نوسازی در ارتباط با دگرگونی‌های سیاسی، از طرف جناح مخالف مهار شده، که سرنوشت خود هویائوبنگ در این مورد درسی بسیار سودمند است (۳).

تعدد دسته بندی‌های منطقه‌ای با پایگاه‌های قوی اقتصادی شان، برای رهبری مرکزی همچنان یک معضل است. بخشی از متد مرحله به مرحله پروسه‌ی رفرم دنگ شیائو پینگ، ایجاد متحدین خلقی بین طبقات مختلف اجتماعی، به موازات کوشش برای دگرگونی تدریجی بود. در مراحل اولیه ی رفرم، مزارع اشتراکی تدریجاً به مزارع کوچکتر اجاره‌ای تبدیل شدند. که این خود به ایجاد طبقه‌ای از کشاورزان اجاره نشین انجامید که اجازه‌ی سودبری از تولیدات کشاورزی داشت. سودبری به رشد حاصلخیزی مزارع و همچنین به ایجاد پایگاه حمایتی وسیعتری برای رهبری سرگرم اصلاحات انجامید. بعلاوه ارتش نیز که بودجه‌اش بشدت کاهش یافته بود، اجازه یافت که به داد وستد پرداخته و در عمل سود حاصل از آنرا جانشین بودجه دولتی خود کند. این به ژنرال‌هایی که در غیر این صورت به ناراضیان تبدیل می‌شدند، اجازه داد تا به تاجرها و میلیونرها تبدیل شوند، یا به بیان دیگری، با پول راضی نگه داشته شوند. اساس مرحله دوم رفرم‌های وسیع در سال ۱۹۸۸ پی ریزی شد. در این مرحله از رفرم‌ها به صنایع کوچک و سبک حق توسعه، سرمایه‌گذاری باحقوق سهامداری و برخورداری از سود حاصله داده شد که این حقوق توسط قوانین جدید کشوری نیز تضمین گردید. تمرکز جغرافیایی این پروسه بر نوار ساحلی چین بوده و "مناطق اقتصادی ویژه" همه در ـ شن زن، زوهای و شکو در گوانگ دانگ، جزیره‌هاینان و زیاین در فوجیان یافت می‌شوند. "مناطق بازرگانی آزاد" در شانگهای، تیان جین، دالیان، هایکو (هاینان) و البته شن زن هستند. معاملات سهام و بورس‌ها نیز در شن زن و شانگهای انجام می‌گیرد. این تمرکز در نوار ساحلی، مناطق داخلی چین را با کمبود سرمایه‌گذاری و در نتیجه رشد کمتر مواجه کرده است. گرچه استان‌های داخلی از نرخ رشد بالاتری برخوردارند ولی نقطه آغازشان به مراتب در سطح پائین‌تری است. مناطقی در استان‌های عقب افتاده وجود دارد که غارنشینی در آن هنوز پدیده متداولی است و بسیاری از خانواده ها آنقدر فقیرند که حتی قادر به خرید یک شلوار هم نیستند. در مقابل، استاندارد زندگی کارگران نوار ساحلی چنان بالاست که گاه با(استاندارد زندگی) کارگران کره جنوبی، سنگاپور و تایوان برابری می‌کند. چند سال پیش هنگامی که هونان بخاطر تفاوت شدید درآمدها، جلوی صادرات موادخام خود به همسایهٔ اش گوانگ دانگ (کانتون) را گرفت، تفاوت‌های منطقه‌ای بصورت برجسته‌ای عیان گشت (درآمد گوانگ دانگ حداقل دوبرابر هونان بود و هونان دلیلی برای این سرمایه‌گذاری بیش از حد نمی‌دید).

مراحل گام به گام "پروسه رفرم"

* بکار انداختن شکل خاصی از مالکیت و سودبری در کشاورزی که در وحله اول غیر رسمی بود ولی به تدریج رهبری آنرا رسمی نمود.
* برخورداری صنایع سبک و نیمه سنگین از این آزادی‌ها که نتیجه‌ی کشور در برداشت.
* آزادی قیمت‌ها برای برخی از کالاها در استان‌های معین ولی با محدودیت برای کالاهای حساس که یا قیمت شان ثابت ماند و یا صعودشان بسیار تدریجی بود که مبادا به شورش‌هایی نظیر آنچه در اندونزی در مورد برنج اتفاق افتاده بیانجامد.
* اشکال مختلف مالکیت و سودبری توسعه و تحکیم یافت، خود دولت نقش اول در هدایت سرمایه‌گذاری را در دست گرفت.
* استقبال سریع از سرمایه خارجی خصوصا در مورد صنایع سبک و نیمه سنگین برای صادرات، که هیچ مشابهتی با وضعیت شوروی سابق و اروپای شرقی نداشت.
* قوانین مالیات، سهام، اوراق قرضه و دیگر امور مالی و درآمد دولتی، به تدریج و همگام با دیگر رفرم‌ها به جریان درآمدند تا از بروز احتمالی ضربه‌های تحمل ناپذیر در عرصه‌های اقتصاد ممانعت شود.
* بهره گیری از تجربه هنگ کنگ بعنوان مجرایی برای جذب یا صدور سرمایه، همچنین تغییر مکان صنایع تولیدی قدیمی از هنگ کنگ به شن زن بدلیل هزینه بسیار پائین دستمزدها.
* ایجاد محتاطانه بورس‌های مختلف، توسعه بانک‌های تخصصی و رشد بر انتشار اسناد مالی نظیر اوراق قرضه (قابل معامله) به ارزهای خارجی به منظور جلب سرمایه و تشویق پس اندازها در داخل کشور.

ادامه دارد

تغییر تدریجی، افزایش بیکاری

زیرنویس ها

۱. در ماه مارس ۱۹۲۷ کارگران وابسته به اتحادیه‌های کارگری شانگهای طی قیامی شهر را به اشغال خود درآوردند. نیروهای مسلح کومین تانگ به رهبری چیان کایشک با حمله خود شهر را از کارگران پس گرفتند و به قتل عام آنان پرداختند. این برای چیان کایشک قوه محرکه‌ای بود تا در ماه آوریل همان سال حزب کمونیست چین را غیر قانونی و اعلام یک "دولت ملی" در نان جینگ کند.

۲. از همان آغاز تشکیل، در درون حزب کمونیست چین سه جناح اصلی وجود داشت.

* اطرافیان چنگ دو زیو که رفرمیست بوده و طرفدار دگرگونی تدریجی بودند.

* طرفداران زانگ گودائو، مارکسیست‌های ارتدکس و متکی به پرولتاریای چین، خواهان دیکتاتوری پرولتاریا و مخالف جبهه‌های متحد متشکل از طبقات مختلف، این هسته از حزب بود که در شانگهای قتل عام شدند.

* اطرافیان مائو طرفدار تشکیل جبهه متحد با احزاب بورژوا. در دوره منتهی به سال ۱۹۳۵ مائو موفق شد آنچه را که سه خط چپ در حزب نامیده می‌شد یکی پس از دیگری شکست دهد. محور مرکزی تبلیغات سه خط چپ برتعلق حزب به طبقه کارگر ودستیابی پرولتاریا به انقلاب بود، نه خط اتحادطبقاتی مائو. جناح‌های بعدی شامل آنانی بود که "رهروان جاده سرمایه‌داری" نام گرفتند و معروف ترین شخصیت این جناح در تاریخ چوئن لای بود. دنگ سیائوپینگ که بعداً به رهبری رسید از مریدان او بود.

۳ـ هویائوبنگ درست قبل از وقایع میدان تیه نان من درگذشت. مرگ اومشکوک بود و انگیزه دانشجویان را برای اشغال تیه نان من قوی‌ترکرد.

انقلاب و ضدانقلاب در روسیه

(جلد اول) از انتشارات سازمان کارگران کمونیست

ترجمه سید sid

مقدمه

انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ روسیه بی مانند بود. برای اولین بار در تاریخ بود که کارگران هوشیارانه دولت را برای ساختن سوسیالیسم به دست گرفته بودند. شکست تدریجی انقلاب موجب از میان رفتن قدرت الهام بخشنده آن نمی گردد. درک تجربه انقلاب اکتبر یک نقطه شروع است. البته انقلاب اکتبر کامل نبود. انقلاب ها به رویایی مجزا و راهی هموار در طرح تاریخ منجر نشده اند. اما وقایع اکتبر بیش از قهرمانی ها و امیدبخش تر از دروغ های آکادمیسین ها بود که تاریخ را از شکل می اندازند و می خواهند ما آنرا باور کنیم. بیش از همه نباید فراموش کرد که انقلاب روسیه بخشی از موج انقلاب جهانی بود که جنگ جهانی اول را متوقف ساخت. چند سال پس از آن، بین سال های ۱۹۱۸ تا ۱۹۲۳ آلمان، مجارستان و سایر نقاط جهان (نه فقط اروپا) شاهد پیشرفت انقلاب و مبارزه طبقاتی بود.

تنها یک حزب در حرکت انترناسیونالیستی دخالت کرده، آنرا به جلو سوق داد. کلیه احزاب سوسیال دمکرات متعلق به انترناسیونال دوم (بجز حزب کوچک سربیا) دولت های امپریالیستی خودی را تقویت کرده به پاسیفیسم درغلطیدند.

گرچه افرادی در کشورهای دیگر برعلیه جنگ بودند، اما درکل فقط بلشویک ها با جنگ امپریالیستی به مخالفت برخاستند و جنگ طبقاتی را جایگزین آن نمودند. اگر بلشویک ها کار دیگری نمی کردند، صرفا به خاطر ایستادگی در مقابل موج میهن پرستی در سال ۱۹۱۴ در تاریخ مبارزه طبقه کارگر مشهور می شدند. اما آنان در انقلاب اکتبر تنها تشکل آگاه طبقه کارگر روسیه بودند و کوشش فراوانی کردند تا شوراها را جایگزین دولت موقت بورژوازی نمایند. شوراها بیشترین دمکراسی را که تا آن زمان بورژوازی به وجود نیاورده بود، شکل دادند. در مقایسه با نمایندگی بورژوایی که هرپنج سال یکبار انتخاب می شدند و هرچه می خواستند انجام می دادند، نمایندگان شوراها بلافاصله قابل عزل و در مقابل انتخاب کنندگان پاسخگو بودند. البته در آغاز همه چیز کامل نبود، و نمایندگان شوراهای مردم به طور مستقیم نسبت به شوراها جوابگو نبودند و کارکردشان مانند کابینه بورژوازی بود. سه سال پس از حمله امپریالیسم در ماه مارچ ۱۹۱۸ و حمایت آن ها از گاردهای سفید. شوراها افت کرده. دستورالعمل های حزب پیشروی کردند. اما این چیزی نبود که "بلشویک های تشنه قدرت" از قبل بدان اندیشیده باشند، جنگ داخلی که به مدت سه سال به درازا کشید ۸ میلیون کشته برجا نهاد که بهترین پرولتاریای ۱۹۱۷ هم در میان این کشته شدگان بودند، از آغاز در هیچ منطقه ای بلشویک ها برنامه مشخصی را پیاده نکردند و از همان ابتدا حزب در انقلاب انترناسیونالیستی نقش برجسته ای داشت. بلشویک ها دائماً بر انقلاب جهانی و نقش مساعدت آن به انقلاب در یک کشور عقب مانده سرمایه داری تاکید می کردند هرچند که برای سلب مالکیت و سوسیالیسم برنامه مشخصی نداشتند. در طول دوران انقلاب همانگونه که یک نویسنده در باره آن می گوید، قبل از ماه مارچ ۱۹۱۸ کارگران، کارخانه ها را درکنترل خود گرفتند. در همان زمان در نوامبر ۱۹۱۷ لنین نوشت:

"عمل سازنده، در ریشه اش سازنده اساسی زندگی واقعی است. بگذارید کارگران کنترل کارخانه ها را به دست گیرند. اجازه دهید آن ها تولیدات کارخانه ها را با گندم و حبوبات مبادله کنند... سوسیالیسم حکم و فرمان از بالا نیست. سوسیالیسم سازنده زندگی تولیدی توده ها است، نه کارکردی مکانیکی بوروکراتیکی"

ما نمی توانیم در دوجلد کوتاه، تاریخ زندگی پرولتاریای روسیه در ۱۹۱۷ را به طور کامل بررسی کنیم. آنچه ما تلاش کرده ایم نشان دهیم این است که صرفنظر از اشتباهاتی که داشتند (و دشمن طبقاتی آن ها را بزرگتر و بزرگتر جلوه می دهند) پیدایش تاریخی شکلی از دولت، شوراها، درکل پیشرفتی برای طبقه کارگر بود. حزب بلشویک یک ابزار واقعی انقلابی برای پرولتاریای روسیه بود.

ما با این افسانه مواجه بوده و هستیم که انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ نقشه از قبل طرح ریزی شده گروهی توطئه گر بوده است. بخش اول شامل این موضوع است.

در جلد دوم (در سال آینده به چاپ خواهد رسید) که شامل "پیروزی ضدانقلاب" است ما تجربه افت انقلاب که حتی قبل از مرگ لنین آغاز گشته بود را مورد توجه قرار می دهیم.

این تیتر بسیار با اهمیت است. کلیه استالینیست‌ها و تروتسکیست‌ها که اصرار دارند عقب نشینی از زمان گورباچف آغاز شد، ۷۰ سال از زمان عقب هستند. درحقیقت سرمایه‌داری هیچ وقت، حتی در دوران باشکوه انقلاب به‌طور ریشه‌ای در روسیه از بین نرفت. لنین قبل از مرگش هیچ وقت به اینکه ساختمان سوسیالیسم بنا شده است تظاهر نکرد و فقط درباره عقب نشینی به سرمایه‌داری دولتی صحبت کرد. سوسیالیسم در یک کشور (بخصوص در یک کشور عقب مانده) نمی‌تواند به‌وجود بیاید. استالین از بلشویک بریده و اصرار داشت که دریک کشور سوسیالیسم می‌تواند به‌وجود آید. تمام آن‌چیزی که او شکل داد، پیدایش یک دولت سرمایه‌داری انحصاری شده و تمرکز یافته بود. بدین ترتیب کوششی که برای تغییر شوروی در اواسط سال‌های ۱۹۸۰ همزمان با بحران و رکود صورت گرفت نه مقدمه‌ای برای سرمایه‌داری شدن بلکه تجدید ساختمان سیستم بود که می‌خواست خود را با غرب هم سطح سازد.

رقابت تسلیحاتی با غرب از سال ۱۹۲۰، اقتصاد شوروی را به یک اقتصاد جنگی دائمی تبدیل کرد. و این به معنی نابودی بخش عظیمی از ثروت (۲۵ درصد تولید داخلی) در بخش غیر تولیدی بود. نتیجه آن عدم سرمایه‌گذاری، رکود و پایین ماندن میزان تولید از سال‌های ۵۰ به بعد بود. برنامه گورباجف برای پایان دادن به این وضعیت طرح گشت اما با مخالفت سازمان‌های دولتی و اعضا آن مواجه شد. چرا که آنان امتیازاتشان را از دست می‌دادند. هنگامیکه شوروی درحال از هم پاشیدگی بود آن‌ها تلاش کردن تا گورباچف را برکنار نمایند. نتیجه این کار جلو انداختن فروپاشی اتحادیه استالینی بود که آن‌ها خود برایش مبارزه کرده بودند.

امروز مقدمات "دمکراسی" که از سوی بخش‌های مختلف طبقات بورژوا تقویت می‌شود، برای متقاعد کردن طبقه کارگر به اینکه رای دادن به آن‌ها زندگی بهتر اعطا خواهد کرد، می‌باشد. این فریبی است که کارگران شرق اروپا درک کرده‌اند و تاکنون نیز کارگران روسیه که از یک بخش مستقل سیاسی محروم‌اند با تردید به رهبران خود می‌نگرند.

سازمان کارگران کمونیست برای احترام به پرولتاریای گذشته و تحرک و تبادل نظر برای آینده طبقه کارگر جهانی، اقدام به چاپ این جزوه کوتاه کرده است.

پایان

بخش اول

فوریه ۱۹۱۷ طبقه کارگر برعلیه جنگ امپریالیستی:

با شروع جنگ جهانی اول درجولای ۱۹۱۴ تاریخ جدیدی آغاز گشت. تااین زمان طبقه کارگر اروپا از احزاب سوسیال دمکرات که بخش بزرگی از انترناسیونال دوم را تشکیل می‌دادند، تبعیت می‌نمود. هیچکدام از این احزاب برعلیه خیانت آگوست سال ۱۹۱۴ برنخواستند و تنها چند تن از انقلابیون بودند که متوجه اپورتونیسم شده بودند. زمانیکه خبر به لنین در اطریش رسید که احزاب سوسیال دمکرات به حزب آلمان به نفع امپریالیسم خودی برای جنگ رأی داده و به‌طور کلی جنگ را تقویت کرده‌اند، لنین تصور می‌کرد که کپی روزنامه اصلی حزب سوسیال مکرات، سند جعلی است که به‌وسیله ارتش آلمان چاپ شده و روزا لوگزامبورگ شوکه گشته و گفت، این کار یعنی خودکشی.

شوکه شدن آن‌ها جای تعجب ندارد چرا که وقتی لوگزامبورگ، لنین و ماتوو به‌طور موفقیت‌آمیزی در سال ۱۹۰۷ در کنگره اشتوتگارت انترناسیونال دوم پیشنهاد دادند که سوسیالیست‌ها "باید تمام قدرت خود را بکار گیرند تا مردم را به سطحی برسانند که از بحران اقتصادی و سیاسی که سبب جنگ شده نابودی بورژوازی را تسریع کنند"، این نتیجه بارها مورد تصدیق قرار گرفته بود. حتی در جولای ۱۹۱۴ مسئول اجرائیه حزب سوسیال دمکرات اظهار کرد که "یک قطره خون سرباز آلمانی برای سود امپریالیسم قربانی نخواهد شد"

لنین و شکست طلبی انقلابی

این تراژدی نه فقط ظاهر طبیعی ضدانقلابی سوسیال دمکرات، حرکت‌ها و کارهایشان را در اروپا بلکه پیشروترین حرکت ضد جنگ کارگران روسیه که بتدریج مرکزی برای حرکت در اروپا شد را نیز نشان داد. حزب بلشویک که رسماً در سال ۱۹۱۲ پا به عرصه وجود نهاد نتیجه رد نظرات حزب توده‌ای مانند حزب سوسیال دمکرات بود.

مبارزه با منشویک‌ها بر سر تعریف عضو، زمانیکه احزاب اروپا رشد می‌کردند و بزرگ و بزرگتر می‌شدند ومنتظر روزی بودند که برای به‌دست گرفتن قدرت انتخاب شوند، چیز تمرینی نبود بلکه

تفکر پایه‌ای بود مبنی بر اینکه هدف حزب انقلاب است. بلشویک‌ها به‌طور غیر قانونی فعالیت می‌کردند و هیچ وقت مانند حزب سوسیال دمکرات آلمان و سندیکاهایش که مشغول انباشت بودند و این آن‌ها را ناتوان از دست زدن به فعالیت غیرقانونی می‌کرد، خواستی برای مالکیت مطرح نمی‌کردند. سال ۱۹۱۴ اثبات کرد که درجامعه سرمایه‌داری انقلابیون جا و مقامی ندارند. آینده نه متعلق به احزاب انتخابی بلکه به احزابی همانند بلشویک‌ها تعلق خواهد داشت. اما بلشویک‌ها نه تنها بیشترین سهم را برعلیه جنگ داشتند بلکه در زمانیکه پاسیفیست‌ها مانند رامسی، می‌گفتند "فقط صلح" آن‌ها به نتایج کنگره اشتوتگارت وفادار مانده و تلاش نمودند تا جنگ جهانی اول، جنگ میان ملت‌ها را به جنگ میان طبقات تبدیل کنند. نظرات لنین بخوبی روشن است اما بیان تئوری‌های اساسی آن ارزش گفتن را دارند. شکست طلبی انقلابی بر مبنای این نظر است که "جنگ اروپا بزرگترین بحران تاریخ بوده، و آن یعنی آغاز دوره جدید". لنین امپریالیسم را بالاترین مرحله سرمایه‌داری، مرحله "گندیدگی امپریالیسم" یا "مقطع پایانی سرمایه‌داری" تعریف کرد. این صرفا یک نظریه یا چشم‌انداز نبود بلکه مبنایی بود که سیاست برروری آن قرار داشت. او نوشت:

اجازه بدهید پرچم جنگ‌داخلی را بلند کنیم! امپریالیسم سرنوشت پیشرفت اجتماعی در اروپا را به میخ کشیده ـ اگـــر این جنگ یک سری از انقلابات موفقیت آمیز را بدنبال نداشته باشد بزودی با جنگ‌های دیگری ادامه خواهد یافت... پرچم جنگ‌داخلی پرولتاریا اگر نه امروز، فردا حتماً، اگر نه در طول جنگ کنونی، بلکه پس از آن، صدها هزار کارگر آگاه و همچنین میلیون‌ها نیمه‌پرولتر را گرد خواهد آورد... اپورتونیسم انترناسیونال دوم مرده، مرگ بر اپورتونیسم، زنده باد انترناسیونال سوم! (اول نوامبر ۱۹۱۴)

شکست طلبی انقلابی لنین صرفا یک تاکتیک لحظه‌ای نبود بلکه بر درکی درازمدت و بر اساس نظریه امپریالیسم بالاترین مرحله سرمایه‌داری استوار است. یعنی سرمایه‌داری وارد مرحله تاریخی گندیدگی و جنگ‌های امپریالیستی شده است. براین جنبه از دیدگاه او که اساس جدایی با سوسیال دمکراسی در دوره سال‌های ۱۹۱۴ تا ۱۹۲۰ بود زیاد تاکید نمی‌شود.

همچنین در اظهارات تروتسکی، استالینیسم و مائوئیسم این جنبه از عقاید لنین ازقلم انداخته شده که اساس آن بازگشت سومین انترناسیونال در سال ۱۹۲۰ به سوسیال دمکراسی و کوشش برای بازگشت برنامه حداقل سوسیال دمکراسی در میان طبقه کارگر بود. به معنای دیگری امروزه این‌ها حاملین عقاید ضدانقلابی در میان طبقه کارگرند.

ادامه دارد

مبارزه طبقاتی و جنگ امپریالیستی

از نشریه انقلابی حمایت کنید

وجود یک نشریه انقلابی مظهر آنتاگونیسم میان پرولتاریا و طبقه حاکم است. یک نشریه انقلابی حرارت سنج مبارزهٔ طبقاتی و آگاهی است که در بطن این مبارزه نطفه بسته و گرایش به رشد دارد. تداوم انتشار نشریه انقلابی و تبدیل شدن آن به نیروی مادی یعنی نطفه بستن آگاهی کمونیستی در جنبش کارگری. رشد تیراژ چنین نشریه‌ای به معنای رشد آگاهی کمونیستی است که آن نیز بنوبه خود منوط به رشد مبارزه طبقاتی است.

مطبوعات بورژوایی مظهر احزاب راست و چپ طبقه حاکم هستند که با اتکا بر بنگاه‌های تجارتی و سرمایه حاصل از استثمار طبقه کارگر دست به بمباران تبلیغاتی استثمارشدگان برای "جلب آراء" می‌زنند. بالاو پائین رفتن تیراژ مطبوعات اینگونه احزاب بسته به میزان سودآوری مؤسسات تجاری و فاکتورهای دیگری است.

یک نشریهٔ کمونیستی ملزم است تا به خوانندگان خود متکی گردد و به آگاهی مخاطبین خود تکیه کند. به این معنا اشتراک یک نشریه، عملی است سیاسی جهت حمایت از آن.

نشریه پیک انترناسیونالیستی را مشترک شوید، آنرا در میان افراد و جمع های مبارز جنبش کارگری معرفی کنید و برای پیشبرد اهداف کمونیستی به آن کمک مالی نمائید.

به نقل از جزوه "ملت یا طبقه" از انتشارات جریان کمونیست بین المللی ـ ۱۹۷۷

Revolution Internationale November 1977 - Nation eller klass ترجمه الف دیدبان

ملت یا طبقه

مبارزه مستقل طبقاتی

امروز برای کارگران کشورهای پیشرفته یا جهان سوم تنها یک راه وجود دارد و آن اینکه به مبارزه سخت و مستقل دست زنند. این تنها به مفهوم استقلال از کلیه نیروهایی که تلاش می‌کنند تا مبارزه طبقه را متفرق کرده و آن را به یک فراکسیون بورژوایی ـ اتحادیه‌ها، چپ‌ها و یا جنبش‌های رهایی بخش ملی ـ گره زنند نیست، بلکه مبارزه بی‌امان برعلیه تمام این نیروها، برعلیه سیاست جبهه خلق از هر نوع‌اش نیز می‌باشد. کارگران نمی‌توانند صرفا برعلیه یک بلوک امپریالیستی و اربابانش مبارزه نمایند. تنها جبهه‌ای که امروز بر روی طبقه کارگر گشوده است، جبهه جهانی پرولتری برعلیه سرمایه می‌باشد.

در مقابل کسانی که می‌کوشند تا پرولتاریا را به اتحاد با فراکسیون‌های بورژوازی "مترقی" یا "کمتر بد" مجبور سازند و از حیوان صفتی طرف مقابل شکوه می‌کنند، ما کمونیست‌ها می‌توانیم با اشاره به اینکه چنین متحدینی آیا در واقعیت می‌توانند از طبقه کارگر در مقابل کشتار محافظت نمایند، پاسخ دهیم: چنین متحدینی به جای آنکه از کارگران در مقابل دولت‌های "بدتر" دفاع نمایند، تنها درخدمت خلع سلاح طبقه بوده‌اند و آنرا در مقابل "متحدین" قبلی خود زمانی که می‌خواستند "نظم مجدد" را برقرار و پایه‌های رژیم خویش را بناکنند، بی‌دفاع رها ساخته است. این درس چین در سال ۱۹۲۷ است و طبقه کارگر بهای سنگینی برای این تجربه و عواقب آن پرداخته است.

کارگران بارسلون در اسپانیا در ماه مه سال ۱۹۳۷ توسط دولت جبهه خلق به گلوله بسته شدند، دولتی که می‌خواست از آن‌ها درمقابل "بدترها" یعنی فاشیسم، محافظت نماید. به همین شکل هواپیماهای جنگی متفقین در سال ۱۹۴۳ درس دیگری به کارگران ایتالیا داد، هنگامی که شورش و اعتصاب آنان در مقابل دستگاه فاشیستی، به سمت فراتر رفتن از کنترل طبقه سرمایه‌دار سوق یافت. برای طبقه کارگر هیچ آلترناتیو "بد و بدتری" در سرمایه‌داری وجود ندارد. هنگامی که مسئله حفاظت در میان است، طبقه نمی‌تواند به دشمن مهلک خویش، طبقه سرمایه‌دار، اعتماد کند. حتی در عصر انقلابات واقعی بورژوایی مارکس تأکید نمود که، برای آنکه طبقه کارگر در جریان انقلاب در مقابل دفاع گریزناپذیر طبقه سرمایه‌دار از نظم بورژوایی، از خود محافظت نماید، می‌بایست ارگان‌های مبارزه مستقل و تسلیح خویش را پابرجا نگه دارد. (این مهمترین درس سال ۱۸۴۸ است).

درعصر سقوط سرمایه‌داری زمانیکه سایه بورژوازی تنها از طریق حمله و کشتار طبقه کارگر به جلو می‌رود، صرفاً یک راه وجود دارد که طبقه کارگر می‌تواند از خود دفاع نماید، از طریق مبارزه مستقل برعلیه کلیه فراکسیون‌های بورژوایی با چشم‌انداز سرنگون کردن آن از طریق شوراهای مسلح کارگران.

در جریان موج مبارزه طبقاتی که در سال ۱۹۶۸ آغاز گشت، طبقه کارگر جهان سوم از خود توانایی مبارزه مستقل را نشان داد که کمتر از مبارزه برادران طبقاتی‌اش در کشورهای پیشرفته نیست. در آرژانتین، ونزوئلا، هند، برمه، تایلند، آنگولا، چین، افریقای جنوبی، مصر، اسرائیل و سایر نقاط، اعتصابات عمومی و شورش‌ها، کارگران را مجبور ساخت تا با پلیس، اتحادیه‌ها، "احزاب کارگری" و "دولت‌های جنبش‌های رهایی بخش ملی" مستقیما مقابله نمایند. دقیقا مانند کارگران کشورهای پیشرفته، کارگران این کشورها نیز مجامع مستقل و کمیته‌های اعتصاب خود را برای هدایت مبارزه، سازمان دادند.

در سال ۱۹۶۹ کارگران آرژانتین از مناطق مسکونی خود درمقابل ارتش با کوکتل مولوتف و تفنگ دفاع کردند و برای هماهنگی مبارزه، کمیته تشکیل دادند. اینها را می‌توان اولین مرحله برای ایجاد شوراهای کارگری در نظر گرفت. همانگونه که بحران سرمایه‌داری جهانی است پاسخ طبقه کارگر در گستره جهانی است. وخیم شدن بحران اقتصادی امکان یکپارچه شدن مبارزه طبقه کارگر در سطح جهانی را می‌گشاید. در این پروسه عمیق شدن و گسترش مبارزه طبقاتی است که طبقه کارگر آگاهی و توانایی خود برای عملی ساختن حمله انقلابی برعلیه دولت‌های سرمایه‌داری همه کشورها را تکامل خواهد داد.

ساختن جامعه جهانی انسانی

دیگر نمی‌تواند در جنبش کارگری چه قبل از و چه در جریان انقلاب کارگری و پس از پیروزی آن بحثی در باره حق تعیین سرنوشت ملی روی دهد. گسترش انقلاب یعنی از میان برداشتن سریع و امکانپذیر مرزهای ملی و برقراری قدرت شوراهای کارگری در بخش هرچه وسیع تری از کره زمین. به‌وجود آوردن واقعی روابط اجتماعی کمونیستی تنها در مقیاس جهانی امکانپذیر است. در دوران اولیه جنبش کارگری برای این درک ناروشن که سوسیالیسم می‌توانست تا درجه‌ای در مرزهای ملی تحقق یابد و جامعه جهانی می‌توانست از طریق پروسه تدریجی جذب و ترکیب "اقتصادهای سوسیالیستی" شکل بگیرد، فضا وجود داشت. تجربه انقلاب روسیه نشان داد که به‌وجود آوردن سوسیالیسم در یک کشور نه تنها وظیفه دشواری است بلکه غیر ممکن است. مادامی که سرمایه‌داری به حیات خود در سطح جهانی ادامه می‌دهد درباره سرعت تولید و مصرف در همه جا تصمیم می‌گیرد مهم نیست که کارگران تا چه درجه‌ای موفق به نفی استثمار سرمایه‌داری می‌شوند. قبل از آنکه کمونیسم به‌طور قطعی به‌وجود آید می‌بایست سرمایه‌داری به‌طور قطعی در همه جا از بین برده شود. کمونیسم را نمی‌توان در "درون" سرمایه‌داری ساخت.

روزا لوگزامبورگ و لنین می‌توانستند از حق تعیین سرنوشت ملی درسوسیالیسم سخن بگویند و همچنان انقلابی باشند. امروزکسانی که این مقوله را بکار می‌برند سخنگوی سرمایه‌داری ضدانقلاب هستند. این مسئله شامل استالینیست‌ها که به "سوسیالیسم در یک کشور" معتقدند، تروتسکیست‌ها با تصور خیالی‌شان در باره "دولت‌های کارگری" که هماهنگ در بازار جهانی تقریباً ابدی، همزیستی می‌کنند، آنارشیست‌ها و گروه‌های آزادی‌طلب که "خودگردانی در یک کشور" را توصیه می‌نمایند را نیز شامل می‌شود.

حفظ دولت ملی یعنی مرزهای ملی، تجارت جهانی، رقابت میان ملت‌ها. خلاصه کنیم، یعنی سرمایه‌داری. ساختن سوسیالیسم ـ کمونیسم به مفهوم چیزی نیست جز بنای یک جامعه انسانی جهانی. این یعنی رهایی از نیروهای تولیدی، رهایی از موانعی که تقسیم بندی‌های ملی و مبادله را به‌وجود می‌آورد. این یعنی سوسیالیستی کردن جهانشمول تولید و مصرف، ازمیان بردن خود پرولتاریا به مثابه طبقه استثمار شونده و هضم و ترکیب همه طبقات در یک جامعه بشری واقعی که برای اولین بار شکل می‌گیرد.

درجریان دوره گذار میان سرمایه‌داری و جامعه بی‌طبقه، بی‌نظمی عظیم اجتماعی و رنجی که سرمایه به طبقه کارگر تحمیل می‌کند، از طریق ایجاد روابط کمونیستی در تولید و در مقیاس جهانی آغاز به حل شدن خواهد کرد. تنها براین پایه است که مشکلاتی که گریبانگیر جهان سوم و بشریت به‌طور کل می‌باشد حل خواهد شد. بیکاری، گرسنگی، ویرانی و غارت منابع طبیعی، عدم هماهنگی در شالوده‌های صنعتی جهانی، چنین مشکلاتی با روش تولیدی سرمایه‌داری گره خورده است و تنها می‌تواند از طریق برنامه ریزی آگاهانه تولید جهانی توسط تولیدکنندگان محو شود.

در جریان بازسازی و شکل دادن دوباره جهانی که طی دهه‌ها توسط سقوط بورژوایی ویران گشته است، پرولتاریا به ناگزیر با تفاوت‌های ملی، نژادی و فرهنگی در صف خود و در میان بشریت به‌طور کل، مقابله خواهد کرد. کلیه این تفاوت‌ها می‌بایست در نظر گرفته شود، آزادانه و آشکار در شوراهای کارگران و شوراهای منطقه‌ای که قدرت پرولتاریا از طریق آن بر بقیه جمعیت اعمال می‌شود، مورد بحث قرار گیرد.

اما برچیدن نهایی این تفاوت‌ها تنها از طریق دگرگونی دائمی ساختمان اجتماعی که پایه‌های این تفاوت‌ها را تضعیف و آن‌ها را فرسوده می‌سازد، به‌وقوع خواهد پیوست. از آنجا که پرولتاریا به سوی یک جامعه جهانی انسانی حرکت می‌کند، از حل شدن تمامی فرهنگ‌های موجود به یک فرهنگ همگانی واقعی، یک سنتز عالی تر از پیشروی‌های فرهنگی گذشته، در فرهنگ جدید کمونیستی خبر خواهد داد. با برخاستن چنین فرهنگ همگانی‌ای دوره "جامعه قبیله‌ای" در تاریخ ماقبل بشری پایان می‌یابد و تاریخ واقعی بشریت آغاز می‌شود.

پایان

CD Ward 1976

آدرس اینترنت و پستی جریان کمونیست بین‌الملل
BM Box 869 London WCIN 3xx,England **ww.internationalism.org**
آدرس‌های تماس با

حزب کمونیست انترناسیونال
CP 1753
20100 Milano
ITALY

سازمان کارگران کمونیست
P.O.Box 338
Sheffield
S3 9 YX **E-mail: cwo@ londonmail.com**
wohttp://www.ibrp.org شبکه اینترنت:

پیک انترناسیونالیستی

۱ـ سیستم سرمایه داری که مرحله رشد و صعود آن تا پایان سده ی نوزدهم به طول انجامید، با جنگ جهانی اول وارد دوره انحطاط خود گردید که با تغیراتی در کارکرد این سیستم (اشکال بروز بحران) و ساختار روبنایی آن توأم بود.

۲ـ روند ادغام ساختارهای اجتماعی و دولتی به مثابه نمودی از دوران انحطاط و مفری برای خروج این سیستم از بحران در بعد از جنگ جهانی اول آغاز شد این روند با قدرت گیری فاشیسم (در آلمان و ایتالیا) و استالینسم (در روسیه) اوج یافت و به صورت گرایش جهانشمول سرمایه به دولتی شدن (درمتروپل و پیرامون) در بعد از جنگ جهانی دوم تثبیت گردید.

۳ـ جنگ های جهانی اول و دوم به مثابه تنها آلترناتیو برای خروج سرمایه داری از بحران های گذشته خود در مرحله زوال بود. تداوم بحران دهه هفتاد پس از جنگ جهانی دوم موجب اوجگیری جدال جناح های امپریالیسم جهت دستیابی به بازارهای جدید به صورت جنگ های ملی و منطقه ای، فروپاشی جناح چپ طبقه حاکم و بالاخره تهاجم گسترده به سطح معیشت طبقه کارگر گشته است. سرنوشت جامعه بشری در شرایط کنونی درگرو سرنوشت طبقه کارگر به مثابه تنها نیروی انقلابی عصر حاضر و میزان آمادگی سازمانی آن در مقیاس جهانی است.

۴ـ اتحادیه های کارگری که در دوران رشد و ترقی سرمایه داری، سازمان های مبارزه طبقاتی بودند، در عصر حاضر تبدیل به ارگان های کنترل و به انحراف کشاندن مبارزات کارگری توسط طبقه حاکم و جناح های مختلف آن شده اند در دوران کنونی امکان بازپس گیری این تشکل ها توسط طبقه کارگر و یا اصلاح و تبدیل آن ها به سازمان های مستقل کارگری از میان رفته است.

۵ـ شرکت در نمایشات انتخاباتی و یا پارلمانی در عصر زوال و فروپاشی سرمایه داری تحت عناوینی چون "استفاده از تریبون بورژوازی" یا "انهدام انقلابی پارلمان از درون" نهایتاً به تقویت توهمات پارلمانتاریستی و سردرگمی طبقه انقلابی منجر می شود.

۶ـ کلیه جنبش های ملی عرصه ای از کشمکش جناح های مختلف امپریالیسم بوده و حمایت و یا شرکت در درگیری های ملی به معنای شرکت در جنگ های ارتجاعی و اقدامی ضد انقلابی می باشد.

۷ـ معضلات متعدد اجتماعی نظیر ستم های جنسی و نژادی جزئی از موجودیت نظام کنونی بوده و دائماً توسط آن بازتولید می گردد. ایجاد انجمن ها و یا سازمان های ویژه که پایه های واقعی این معضلات (سیستم سرمایه داری) را مورد هدف قرار نمی دهند نه تنها در خدمت حل این معضلات قرار نمی گیرد بلکه از طریق تقسیم طبقه کارگر به گروه های متفرق (جنسی و نژادی) موجب تضعیف مبارزه طبقاتی می گردد.

۸ـ انقلاب اکتبر روسیه با شکست انقلاب آلمان و انزوای حکومت شوراها از یک سو و انحطاط حزب بلشویک از طریق تسلط استالینیسم و سرکوب اپوزیسیون های چپ از سوی دیگر دچار شکست قطعی شد پس از انحطاط حزب بلشویک و بین الملل کمونیستی، کلیه احزاب باصطلاح چپ و کمونیست در خدمت پروسه ادغام ساختارهای دولتی و اقتصادی قرار گرفته و تبدیل به چپ دستگاه سیاسی سرمایه داری شدند.

۹ـ کلیه دول باصطلاح سوسیالیستی تاکنونی (چین، کره شمالی و آلبانی، کوبا و...) که از طریق جنبش های ملی و توده ای شکل گرفتند، تجلی بحران و بربریت سرمایه داری و نهادهای ضدانقلابی بوده و می باشند.

۱۰ـ حزب طبقه کارگر در هیچ دورانی نمی تواند جانشین طبقه در مبارزه ی طبقات گردد. وظیفه حزب نه قبضه کردن قدرت سیاسی به نیابت از طبقه کارگر بلکه دخالت سازمانیافته در جنبش کارگری در مقیاسی جهانی و تعمیم آگاهی طبقاتی و بالاخره دفاع از برنامه کمونیستی تا زمان محو طبقات است.

۱۱ـ شیوه تولید سرمایه داری در ایران که بعد از رفرم ارضی تبدیل به شیوه مسلط تولیدی گشت، از همان بدو پیدایش خود به صورت سرمایه داری دولتی پدیدار شد و دولت مالک اصلی وسایل و منابع تولید سرمایه بود. این ساختار در بعد از شکست قیام بهمن ماه ۱۳۵۷ (فوریه ۱۹۷۹) و به حاکمیت رسیدن رژیم سرمایه داری جمهوری اسلامی تقویت شد و همانند دیگر نمونه های سرمایه داری دولتی در کشورهای پیرامونی (عراق ـ سوریه ـ الجزایر و...) تجلی بربریت سرمایه داری در عصر احتضار آن هستند.

۱۲ـ ناهمگونی ساختارهای اقتصادی اجتماعی ایران که به صورت ناکامل بودن ارگان ها و عوامل تولید، همزیستی روابط کهن در دل مناسبات سرمایه داری و وسعت صنایع کارگاهی و اقشار خرده بورژوازی تجلی یافته، یک مشخصه اساسی سرمایه داری پیرامونی است. این ویژگی نه تنها موجب جایگزینی انقلاب بورژوایی (دمکراتیک) با انقلاب سوسیالیستی نمی گردد، بلکه ضرورت حل تکالیف دمکراتیک به وسیله انقلاب پرولتری را در این دوران به ثبوت می رساند لذا ارائه هرگونه برنامه سیاسی که منکر ضرورت انقلاب اجتماعی در ایران (بمثابه حلقه ای از انقلاب جهانی) گردد به لحاظ عینی دفاع از نظام بردگی مزدی است.

۱۳ـ پس از اولین حزب کمونیستی (به رهبری سلطانزاده) در ایران، تاکنون هیچ جریان کمونیستی وجود نداشته است. کلیه احزاب و سازمان هایی که هم اکنون تحت عناوین کمونیست وکارگر فعالیت می کنند، چپ دستگاه سیاسی سرمایه داری و ضدانقلاب هستند.